ان الله علی کل شیء قدیر

الحمد لله والمنة که عمده ازین رسائل در بیان حلت و حرمت جانوران

غاية الكلام في بيان الحلال والحرام

از تصنیفات مولانا محمد عبد الحلیم ایده الله الکریم در سنه ۱۲۶۴ هجری

بمطبع علوی باهتمام علی بخش خان طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود و ثنای نامعدود معبودی است که سائر عباد خود را باصطیاد جانداران اجازت فرموده تا باستلذاذ انتقام نعماء فانیه با آلای باقیه لی برند درود نامحدود بر محمود که بیان انتفاع ماحل لهم بمنطوق ان الله احل لهم الطیبات اشارت شود تا امت او مرتکب ما حرم الله تعالی نگردد و ازین احتراز نمایند و بر آل اطیاب و اصحاب اجابش که دائما چون طائر طیار حوالی کنگره استخراج مسائل حل و حرمت صید و ذبایح بوده و هستند پیرزاده و ترابد فیارب صل وسلم علیه وعلیهم الی یوم التناد اما بعد میگوید بنده امیدوار الی رحمة الله الکریم الباری محمد عبد الحلیم الانصاری اللکنوی ابن مولانا محمد امین الله ستره الله بغفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلاف بین الائمه بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بسبب تشتت و پراگندگی که دارد غالبا وقت مفتشان ادر و رطه تردد و تکلیف مالا یطاق می انداخت لهذا این حقیر بی مایه بسبب فرمائش فرید روزگار یگانه اعصار ماهر فنون خفی وجلی قاضی مولوی احمد علی ناندروی سلمه الله القوی جمع تفرقش از کتب معتبره مانند هدایه عنایه حاشیه آن و ابو المکارم شرح مختصر وقایه فتاوی قنیه و مجمع البرکات و شرح وقایه حاشیه اش ذخیرة العقبی مشهور بحاشیه چلپی و فتاوی سراجیه فتاوی السراج المنیر و فتاوی امینیه و جامع صغیر حسامی و درر الحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حمادیه و جامع الرموز شرح مختصر وقایه فتاوی قاضیخان برجندی شرح مختصر وقایه و فتاوی منتخب الصیر للامام میر ابن السید احمد التنوخی و فتاوی مقتضب الایضاح المشهور بچار مذهبی شرح الیاس بر مختصر وقایه و جواهر الفتاوی للامام رکن الملة والدین ابی بکر محمد بن الکرمانی و کفایه حاشیه هدایه و فتاوی غیاثیه لداود بن یوسف الخطیب و فتاوی خزانة الروایات و مشکوة شریف و

از شیخ عبد الحق محدث دهلوی مرحوم و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیریه و درمختار فی شرح تنویر الابصار و فتاوی خزانة الروایة
و فتاوی بزازیه و حیوة الحیوان کبیر و شمنی شرح مختصر وقایه و رسالهٔ صیدیه از شیخ علی حزین شاعر و غیرها من الکتب المعتبرة
بر ذمه همت خود لازم انگاشته در تصحیح الفاظ و بیان اشکال حیوانات دشتی و فارسی و عربی آنها از صراح و منتخب اللغات
و برهان قاطع و نفائس اللغات و خالق باری از امیر خسرو دهلوی و صیدیه علی حزین شاعر و حیوة الحیوان کبیر و منتهی الارب
و غیرها حتی الوسع الامکان جهد وافر بکار بردم فلما جاء علی ما شئت سمیته لغایة الکلام فی بیان الحلال و الحرام و رتبته علی مقدمة
و مقالة و خاتمة اما المقدمة ففی بیان الاشیاء التی لا بد من علمها قبل الشروع فی المقصود و فیها فصول ثلثة **فصل اول**
باید دانست که هر جا که درین رساله عبارتی منقول از کتب فقهیه بلفظ کراهت مطلقا واقع شود مراد از آن کراهت کراهت
تحریمی باید گرفت باتباع بعضی علما که اکثر از کراهت مطلقا که در کتاب الصلوة و ما یتعلق بها واقع شود مراد کراهت تنزیه
گیرند و اگر در کتاب صید و ذبائح واقع شود مراد از آن کراهت تحریمی لما فی الذخیرة العقبی قال بعض الفضلاء فی الفصل
بین التحریمی و التنزیهی ان الکراهة المذکورة فی کتاب الصلوة و ما یتعلق بها تنزیهیة و ما ذکر فی کتاب الصید و الحظر و الاباحة تحریمیة
انتهی پس از زیادت لفظ اکثر قول صاحب تنویر الابصار در عبادات که بلفظ ذکر کرده المعتمد و در سجون و اظهر بحاجة فی بعض انواع سنت
و همچنین قول صاحب هدایه در صید و ذبائح بلفظ و یکره لحم الفرس حالانکه مراد از کراهت در انجا کراهت تحریمی است چنانکه تصریح
در درمختار موجود است و در اینجا نزد بعضی کراهت تنزیهی چنانکه شهادت کافی بر این کافیست هیچ مضرت نرساند علاوه بر این فقهوا
لکل امر ان یصطلح فی ما شاء اگر در باب ذبائح اصطلاح ایشان که مراد از کراهت کراهت تحریمی است چه مضائقه فافهم **فصل**
دوم نزد امام محمد رح هر چیز یکه مکروه تحریمی باشد مانند حرام است همچنان که مردم بارتکاب حرام مستحق نار شود آنچنان
بارتکاب مکروه تحریمی و نزد شیخین یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمهما الله آنچه مکروه تحریمی است حرام نیست بل قریب
بحرام است باینمعنی که مرتکب حرام مستحق نار خواهد شد و مرتکب مکروه تحریمی مستحق عقاب نار چنانچه ترک سنت موکده مکروه تحریمی
که مرتکبش مستحق نار نباشد بل مستحق عقاب کما فی الدر المختار کل مکروه ای کراهة تحریم حرام ای کالحرام فی العقوبة بالنار عند محمد
و عندهما الی الحرام اقرب فتثبت بما تثبت به الواجب یعنی بالظنی و فی الذخیرة القریب من الحرام ما تعلق به محذور دون استحقاق العقوبة
بالنار بل العتاب کترک السنة الموکدة فانه لا یتعلق به عقوبة النار لکن یتعلق به الحرمان عن شفاعة النبی صلعم لقوله صلعم من ترک سنتی لم ینل
شفاعتی فترک السنة الموکدة قریب من الحرام و لیست بحرام انتهی باید دانست که این تفصیل وقتی است که بر ظاهر منقول انگیزند اما
وقتی که بر حقیقتش نظر کنند این قول امام محمد محمول بر مجاز است چنانکه در مسلم الثبوت آمده و لهذا قال محمد کل مکروه حرام مجازا ای فی العقوبة
امنزاع لفظی ایج خواهد شد چنانکه در شروح مسلم مفصل است اگر شئت فلترجع لاجرم قول محمد مثل قول شیخین خواهد شد امام

محمد منکر کرده تحریمی را کافر می فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و همین قول شیخین ست فتدبر و فتوی بر قول شیخین
ست اگرچه بعض قایل بر قول امام محمد حسب ظاهر شده اند کما فی جامع الرموز و ما کره عندهما الی الحرام اقرب و هو المختار
کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتجنیس وغیرها و هو الصحیح کما فی الجواهر انتهی و فی البرجندی المختار قول ابی حنیفة و ابی یوسف
انتهی و فی شرح ابی المکارم و المختار ما قال ابو حنیفة و ابو یوسف انه الی الحرام اقرب کذا فی المضمرات و فی النهایة ان هذه روایة
شاذة عن ابی حنیفة اذ قد ذکر محمد فی المبسوط ان ابا یوسف قال لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رایک فیه قال التحریم انتهی کذا
فی مجمع البرکات وغیره من کتب الفقه و مکروه تنزیهی اقرب سوی حلال ست کما فی الدر المختار اما المکروه کراهة تنزیه فالی الحل اقرب
اتفاقا انتهی کذا فی شرح ابی المکارم و در توضیح مسطور ست هر چیزی که ترک وی اولی باشد اگر از فعل ممانعت هم نیامده باشد آن مکروه
بکراهت تنزیه بود و عاقبش معاقب نیست فا انا ترکش مثاب ست **فصل سوم** باید دانست که حیوانی در رای ماهی و ملخ بدون ذبح
حلال نشود پس متردیه که عبارت ست از حیوانی که در چاه و یا از جای بلند بنفسها خواه بسبب غیر افتاده بمیرد و مجثمه که عبارت ست
از حیوانی که آن را نشانه تیر نموده بر زمین گذارند و آن بمیرد لابد حرام خواهد شد و ذبح را دو قسم اند یکی ذبح غیر اختیاری آن عبارت ست از
زخمی شدن هر عضوی که باشد از بدن دیگر ذبح اختیاری و آن عبارت ست از ذبح میان سینه و حلق که عبارت ست از نای گلو
لبه که عبارت ست از اسفل گردن که متصل سینه ست و در جامع صغیر امام محمد رح مرقوم ست که ذبح در حلق اعم ست زانکه در وسط
آن باشد و یا در اعلی و یا در اسفل کذا فی الهدایة والوقایة و اگر بالای عقده که در گلوی حیوانات محسوس شود و آن سر نای گلو
ست ذبح ساخت اکل آن ذبیحه جایز نیست و نزد بعض جایز خواهد شد لقول او علیه السلام الزکوة ما بین اللبة واللحیین یعنی ذبح
گردن میان لبه که عبارت از اسفل گردن ست و لحیین بفتح لام و سکون حای مهمله که عبارت ست از هر دو استخوانها که
بر آنها دندان اند و فتوی بر قول اول ست کما فی الوقایة و غیرها و رگهایی که قطع آنها در ذبح باید چهار اند نای که آن جای جاری
شدن نفس ست و آن را حلقوم گویند و مری که آن جای نزول طعام و شراب ست و و دجان که عبارت از دو رگهایی که جای
جریان خون اند و آنها را و شه رگ گویند لقول او علیه السلام افر الاوداج یعنی قطع نما اوداج را که مراد از آنها رگهای گردن اند
و این لفظ اوداج که جمع ست اطلاقش بر کم از سه نخواهد شد پس شمول این قول هر دو و دجان و مری ظاهر ست بهمین توجیه قول
امام شافعی رح متضمن اکتفا بر نای و مری ضعیف گردیده و چونکه قطع هر دو و دجان و مری بدون قطع نای گلو ممکن نشود لهذا
بحسب اقتضای نص قطع نای گلو هم ثابت شد کذا فی الهدایة و اگر ذابح قطع سه رگ از رگهای مذکوره هر سه رگ که باشد
نمود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد اذ للاکثر حکم الکل کذا فی شرح الوقایة و اگر سر مذبوح در ذبح قطع شد ذبیحه حلال ست
گو قصداً قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده مگر در صورت القصد متعمد گنهگار خواهد شد کذا فی العینی

اطلاق رگ بمعنی ... [illegible]

شرح الهدایه ووقت ذبح ضرورست که ذابح وقت گفتن بسم الله الله اکبر بدون فصل واو گویند چنانچه منقول ست از ابن عباس که
در تفسیر قول او تعالی فاذکروا اسم الله ومعین عبارت ست ازانکه دست خود را بر ذبیح نهد کذا فی مجمع البرکات ودیگر آ
ضرورست که رخش بطرف قبله باشد واگر بغیر توجه قبله ذبح واقع گردید آن ذبیحه حلال ست الا ان ذبح بغیر توجه قبله مکروه ست
کذا فی العالمگیریه واذا فرغت من المقدمة فشرعت فی المقالة وفیها فصول ثلثة **فصل اول** در بیان احکام جانوران چارپایه
وچند دیگر **قاعده** باید دانست که حلال نیست خوردن گوشت حیوانی صاحب دندان که از درندها باشد وبدندان خود
عادةً مجروح ویا هلاک سازد مانند شیر بجمیع اقسام که آنرا بعربی اسد وبهندی باگهه گویند وگرگ که آنرا بعربی ذئب وبهندی
بهیڑیا گویند وببر که آن حیوانی ست معروف بصورت گرگ وبهندی آنرا هنڈار می نامند او بر خر حمله می کند وپلنگ که
آن حیوانی دشمن شیرست واز شیر کوتاه میباشد وسیاه وسفید نقطه ها بر بدن میدارد وبعربی آنرا نمر بفتح نون وکسر میم
وبهندی تیندوا گویند وچیتا که آنرا بفارسی یوز وبعربی فهد بفتح فا می نامند وآن حیوانی است شکاری
کوچکتر از پلنگ وبعضی گفته اند که پلنگ هرگاه با ماده شیر جمع شود یوز پیدا گردد وآن دو قسم است قسمی بزرگ جثه
که دم کوتاه دارد وقسمی خرد جثه که دم دراز دارد ولومڑی که آنرا لوکهڑی نیز وبفارسی روباه وبعربی ثعلب
بفتح ثای مثلثه گویند ومونثش ثعلبه وآن جانوریست معروف بقدر گربه وبجو بکسر با وتشدید جیم که فارسی
آن کفتار وعربی آن ضبع بفتح ضاد وضم باست وآن درنده ایست که مرده را از قبر میبرد واز محمد بن عیسی
الانباری منقول است که اطلاق ضبع بر ذکر وانثی هر دو است ولیکن اهل فارس آن را گربه واهل عرب
آنرا سنور بکسر سین می نامند اعم ازانکه خانگی باشند یا صحرائی که قریب وباه وبشکل گربه خانگی میشود وموش
را میخورد کذا فی حیوة الحیوان وکتا که بفارسی آنرا سگ وبعربی آنرا کلب بفتح کاف گویند وآن درنده ایست
معروف وسنجاب بفتح سین وسکون نون که آن حیوانی است بزرگ از موش صحرائی ودنباله آن کوتاه
در پهلو وسیاه وبسیار نرم وزیر شکم آن سفید وباقی خاکستری رنگ ودر ترکستان بسیار بهم میرسد کذا فی مخزن الادویه
للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی وسمور بفتح سین وضم میم مشدده که آن حیوان بری است
مایل بسیاهی مشابه گربه میشود کما فی حیوة الحیوان در بلاد روس یافته میشود وصاحب مخزن گوید که در ترکستان بهم رسد
وپوستین آن بهترین پوستینها است ودلق بفتح دال ولام که آنرا افنک بفتح فا نیز وبفارسی دله گویند وآن حیوانی
است که از پوست آن پوستین سازند وصاحب مخزن گوید حیوانی است کوچکتر از سگ وبزرگتر از سمور وشبیه بدان ودر روس
وبلغار بهم میرسد انتهی ودب بضم دال که آنرا بفارسی خرس بکسر خا ومونثش دبه وبهندی آنرا ریچه میگویند وقرد بکسر قاف

کہ آنرا بفارسی [illegible] و سیوان و کپی گویند و آن حیوانی است شبیه بآدمی و بہندی آن بندر است و قسمی از آن آن است کہ
دم دراز دارد و آنرا در ہندی لنگور و بفارسی ہپانہ گویند و [illegible] کہ آنرا [illegible] باشند و بفارسی کنہ و بعربی القمل
یعنی قاف [illegible] گویند کذا فی المنتخب و آن حیوانی است کہ بر بدن گوسفند و شتر و گاو و خر و سگ و امثال آن
چسپد و خون خورد کذا فی البرہان و گیدڑ کہ آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرائی وحشی و بعربی ابن آوی گویند
و آن حیوانی است درندہ فی الہدایۃ ولا یجوز اکل ذی الناب من السباع انتہی وفی مجمع البرکات فذو الناب من
السباع مثلا الاسد والذئب والنمر والفہد والثعلب والضبع والسنور والکلب والسنجاب والسمور والدلق والدب والقرد
والفیل ونحوہا انتہی وفی جامع الرموز شرح مختصر الوقایۃ وابن آوی انتہی وفی حیوۃ الحیوان وروی مسلم فی صحیحہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال کل ذی ناب من السباع فاکلہ حرام انتہی و وجہ تحریم اینہا کرامت بنی آدم است تا کدامی شئی از اوصاف
ذمیمہ کہ مر [illegible] آنہا ثابت است بسوی مردم بخوردن اینہا تجاوز ننماید کذا فی الشمنی شرح مختصر الوقایۃ و در کفتار خلاف
امام شافعی علیہ الرحمۃ است کہ نزد اوشان حلال است کما فی شرح الوقایۃ وفی [illegible] خلاف الشافعی رح انتہی و
کذا فی العالمگیریۃ و دلیل امام موصوف اینکہ جابر رضی اللہ عنہ را پرسیدند کفتار صید است یا نہ جواب داد ہست باز پرسیدند
گوشت آن خوردہ شود یا نہ جواب داد خوردہ شود پس ازان سوال کردہ شد کہ آیا چیزی ازانکہ گفتی از رسول مقبول علیہ السلام
شنیدی جواب داد شنیدم و جواب حنفیان اینکہ این امر یعنی حلت کفتار در ابتدای اسلام بود و بعد ازان حرمت کفتار
ثابت گردید بقول او تعالی جل شانہ و یحرم علیہم الخبائث و بروایت مسلم از ابن عباس رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت
علیہ التسلیمات نہی ساخت و منع فرمود از خوردن ہر صاحب دندان از درندہا و کفتار نیز داخل درندہاست کذا
فی العنایۃ والکفایۃ حاشیتی الہدایۃ والعینی شرح الکنز و قطع نظر از حدیث حرمت ذی ناب [illegible] حرمت کفتار
آنچہ روایت کرد احمد و اسحق از عبد اللہ بن یزید سعدی کہ فرمود عبد اللہ سوال کردم سعید بن مسیب را از [illegible]
کفتار را پس جواب داد سعید بن مسیب کہ خوردن کفتار حلال نیست کذا فی الشمنی شرح مختصر الوقایۃ و در شغال نیز اختلاف
است مر امام شافعی رح را کہ روایتی از اوشان بحلتش منقول است [illegible] بسکون نون و دال مہملہ و فتح
باء موحدہ و فتح دال و سکون سین مہملتین و فتح [illegible] حیوانی است
از سباع بر شکل [illegible] روباہ و رنگش سرخ و دست و پا [illegible]
[illegible] کذا فی حیوۃ الحیوان [illegible]
[illegible] حیوانی است [illegible] کذا فی البرہان [illegible] خارج است [illegible]

یعنی امام شافعی برحلت کفتار [illegible]

از گرگ نر و کفتار ماده بوجود آید آنرا بالعربی سمع بکسر سین میگویند و بچه که از کفتار نر و گرگ ماده بوجود آید بعربی آنرا عسبار
بکسر عین گویند و در هندی هر دو را الکرابها می نامند و بچه که از سگ نر و ماده گرگ پیدا گردد آنرا بعربی خنفص بالفتح
خاء معجمه می نامند کذا فی نفائس اللغات در حرمت این بچه یا شک نیست لان الولد تابع لامه فی الحرمة والحلة کما فی حیوة
من الزیلعی و دلدل بکسر نون حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد و موش و مار را شکار کرده میخورد
در حرمت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان ابن حکمه تحریم الاکل انتهی و زرافه بفتح زاء معجمه و تشدید راء مهمله حیوانیست
که از قدرت رب بوجود آمده و بنواحی مصر میباشد و بفارسی آنرا اشتر گاو پلنگ گویند و بعضی از شعرا مشاهده خود بدین
نهج بیان نموده که جثه آن از شتر خردتر و سرش از شتر بغایت بلندتر و گردنی دراز مگر اینکه گردن شتر خم دارد و گردن
وی راست است بغایت بلند و سرش کوچکتر از سر شتر است و دو شاخ دارد چون شاخ آهو و گوش و پای وی
مانند گوش و پای گاو و دهان و بینی وی مانند دهان و بینی گاو و پش و دستهای وی بغایت درازتر از پایها است
و دم چون دم شتر اما اندک باریکتر و کم موتر و پوست وی تمام منقش است و در رفتار بغایت سریع است و
چون پلنگ با شتر وحشی جمع شود زرافه پدید آید اما ابو عثمان جاحظ گفته هرگاه شتر وحشی با کفتار جمع شود حیوانی متولد
شود مشابه شتر و کفتار و چون آن حیوان با گاو وحشی جمع شود زرافه متولد شود انتهی و در نفائس اللغات مذکور است
که رنگش یکرنگ دن شتر مشابه و شاخش و گوشش و پایهایش مانند شاخ و سم و پایهای گاو و دمش مانند دم آهو و نقش مانند
رنگ پلنگ و بهندی آنرا اونت گاو گویند انتهی و در حل و حرمت آن نزد مشایخ شافعیه اختلاف است امام نو
وی در شرح مهذب و صاحب تنبیه فتوی بحرمتش داده بجهت مشابهت آن به پلنگ و قاضی حسین و ابن قطان فتوی بحلتش
داده بجهت مشابهت آن با شتر و گاو کذا فی حیوة الحیوان و از امام بالتصریح منقول نشده مگر بعضی حنفیان فتوی
بحلتش داده اند و موش دشتی یعنی صحرائی که آنرا بالعربی یربوع بفتح یاء مثناة تحتانیه و سکون را و ضم با و بهندی
کهوس نامند کذا فی مخزن الادویه و راسو که آنرا بهندی نیولا و بعربی ابن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را
پاره پاره کند خوردن آنها بجهت بودن آنها از درندها حرام است کما فی الهدایه والیربوع وابن عرس من السباع
انتهی کذا فی العینی شرح الکنز و موش دشتی نزد امام شافعی رح حلال است کما فی شرح الوقایه و هو حلال عند
الشافعی انتهی و گلهری که آنرا بفارسی موش پرنده و بعربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است مانند موش
در خرمای میخورد و بر پشتش خطهای سیاه بوند هم از سباع است و سیاه گوش که این لغت فارسی است و اردو وی هندی مستعمل
و بعربی آنرا الفه بضم تاء گویند و آن منتهی از درندها است که بجز گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان

بعض شعرا و علما

لا ہجی

الذهب نوع من السباع والاظهر غیر المحرم بتحریم الکلب لعموم النهی عن اکل کل ذی ناب من السباع انتهى و سوم که آنرا بفارسی خوک
و بعربی خنزیر میگویند حرام است بنص قطعی قال الله عز و جل حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر انتهى و فتاتهی که بفارسی
آن پیل و بعربی آن فیل است و آن جانوری است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه بی نهایت دارد اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر
انتقام باشد و گویند که چون مورچه در اندرون خرطومش در آید می میرد و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود
و بعضی گویند تا چهارصد سال و گویند که از گربه و موش و خوک بترسد و آن صاحب دندان است و از دندان خود مجروح و
هلاک میسازد پس خوردنش حلال نیست مکروه تحریمی است کما فی الهدایة والفیل ذو ناب فیکره انتهى و فی العینی شرح
الکنز روی عن ابن عباس رضی الله عنه علیه السلام نهی عن کل ذی ناب و یدخل فیه الفیل لانه ذو ناب انتهى و امام مالک علیه الرحمة
جمله درندها را حلال میدانند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر
فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به انتهى و جواب معاشر حنفیه اینکه درندها در ابتدای اسلام که در ان زمان نزول این آیه است حرام نبودند
اما بعد از ان بحدیث مذکور حرام شدند کذا فی الزیلعی و حیوة الحیوان و حرام است خوردن گوشت خر خانگی که بعربی آنرا حمار
اهلی و بهندی گدها گویند و آن حیوانی است به بلاهت مشهور و لهذا العلاقة بلاهت بطور مجاز مردم ابله را هم خر میگویند
چنانچه مردم شجاع را شیر نامند و گویند که یکی از بلاهتش آنست که هر جانور که شیر را می بیند میگریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و اصلاح وقت
جان نمی کند و خچر که بفارسی آنرا استر و بعربی بغل بفتح با گویند و جمعش بغال بکسر با است و آن حیوانی است که مادرش ماده
خر بود و پدرش اسپ چه روایت کرد خالد بن ولید رضی الله عنه نهی کرد آنحضرت علیه السلام از گوشت اسپ و خچر و خر و از علی رض مروی است
که نبی علیه السلام ناچیز دانست متعه را و حرام ساخت گوشت خر خانگی را روز خیبر کما فی الهدایة و لا یجوز اکل لحم الحمر الاهلیة والبغال
لما روی خالد بن الولید رض ان النبی صلعم نهی عن لحوم الخیل والبغال والحمیر و عن علی رض ان النبی علیه السلام اهدر المتعة
و حرم لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر انتهى و فی البرجندی و الحمر الاهلیة کانت فی ابتداء الاسلام حلالا لغلبة الفقر علی الصحابة فلما
فتح خیبر و اصابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحوم الحمر و ایضا صفة الحمق لسری الی من یاکل لحمه و هی اقبح الصفات انتهى و فی
العینی شرح الکنز روی عن ابی ثعلبة الخشنی انه قال حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیة رواه البخاری و مسلم انتهى و امام
مالک رح در موطا از امیر المومنین علی ابن ابی طالب رض روایت کرده که رسول علیه السلام نهی کرد از حمر اهلیه و همچنان که
گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در نفع گرفتن از چربی آن سوای خوردن اختلاف مشایخ است نزد بعضی مشایخ هم
حرام است بقیاس گوشت آن و نزد بعضی مباح است و همین است صحیح کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة کما حرم
لحوم الحمر حرم لبنه و شحمه و اختلفوا فی الانتفاع بشحمه لغیر الاکل فحرمه بعض قیاسا علی اللحم و اباحه بعض و هو الصحیح انتهى و هکذا فی

ف امام مالک بحلت درندها بیش از جانب تحقیق

ف در چربی خر و حکم نفع گرفتن سوای خوردن

فی العالمگیریة وفی الجامع الصغیر لعمر بن عبد العزیز الحسامی اذا ثبت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد منه انتہی وکذا
فی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة وخوردن خر وحشی ای دشتی کہ آنرا بفارسی گورخر خوانند کذا فی شرح المشکوٰة للشیخ عبد الحق
الدہلوی وبہندی آنرا گدہا جنگلی بفتح کاف فارسی وسکون دال مہملہ وفتح ہا می نامند مباح است کما فی الکفایة واکل الحمار
الوحشی مباح انتہی وفی الغیاثیة الحمار الوحشی حلال بالاتفاق انتہی وروی البخاری ومسلم عن ابی قتادة رضی اللہ عنہ انہ رای حمارا
وحشیا فعقرہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ہل معکم من لحمہ شیٔ قال معنا رجلہ فاخذہا فاکلہا انتہی وہکذا فی المشکوٰة وشیر گورخر ہم حلال
است کما فی الدر المختار ونزد امام مالک رح خر خانگی حلال است باعتبار خر وحشی وبقول عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وبحدیث غالب
کہ ہر دو دال بر اباحت آن اند کما سیجیٔ بیان وفی شرح الوقایة وفی الحمر الاہلیة خلاف مالک رح انتہی وفی شرح ابی المکارم قال
مالک ان الحمر الاہلیة حلال اعتبارا بالوحشیة منہا انتہی وفی العنایة وذہب بشر المریسی الی اباحتہ ونقل ذلک عن مالک
رح تشبثا بما روی عن عائشہ رضی اللہ عنہا انہا سئلت عن ذلک فتلت قولہ تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمہ
الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانہ رجس او فسقا اہل لغیر اللہ بہ وبحدیث غالب بن ابجر قال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لم یبق من مالی الا حمیرات فقال علیہ السلام کل من سمین مالک واستشہد لا بحل اکل الوحشی وہو ضعیف اما الآیة فیجوز ان یکون قبل
حرمتہ بحکم الحمر والدلیل علی ذلک حرمة الاشیاء المحرمة الخارجة عن مدلولہا واما الحدیث فلانہ ماول بالاکل من ثمنہا واما الاستدلال
فلان من شرطہ ان لا یکون الفرع منصوصا علیہ والنص الناہی عن لحوم الحمر الاہلیة قائم فبطل القیاس انتہی وہکذا فی الکفایة
وخر وحشی وقتیکہ خانگی شود وپالان بر وی نہادہ شود حلال ماند وخر خانگی وقتیکہ وحشی شود حلال نشود کما فی مجمع البرکات
والحمار الوحشی اذا صار اہلیا ویوضع علیہ الاکاف فانہ یوکل والاہلی اذا توحش لا یوکل کذا فی شرح الطحاوی انتہی وہکذا
فی العالمگیریة وکنز العباد واگر یکی از وحشی وخانگی از دیگری جماع ساخت پس حکم بچہ در حل وحرمت مانند حکم مادر است
کما فی جامع الرموز فلو نزا احدہما علی الاخری فالحکم للام کما فی النظم انتہی وہکذا فی مطالب المومنین والعینی شرح الکنز واما
حیوانی کہ مادرش اسپ باشد وپدرش خر دران اختلاف است مثل اختلافی کہ در گوشت اسپ است زیرا کہ معتبر در حل و
حرمت حیوانی کہ پیدا شود از ماکول وغیر ماکول مادر است وفتوی بر آنکہ مکروہ تحریمی است کما فی الزیلعی لو کانت امہ فرسا کان علی
الخلاف المعروف فی لحم الخیل لان المعتبر فی الحل والحرمة الام فیما یولد من الماکول وغیر الماکول انتہی وہکذا فی الدر المختار وفی
جامع الرموز فالصحیح انہ لا یوکل کما فی المضمرات انتہی وہکذا فی البرجندی والعینی شرح الکنز واگر مادرش گاؤ باشد وپدرش
خر پس حلال است بلا خلاف کما فی العینی شرح الکنز ان کانت امہ بقرة توکل بلا خلاف لان المعتبر فی الحل والحرمة الام فیما
تولد من ماکول وغیر ماکول انتہی ہکذا فی الدر المختار وگوشت گہوڑا کہ آنرا بفارسی اسپ وبعربی فرس بفتح فا می نامند وحل

بفتح خا بمعنی اسپان است کذا فی القاموس نزد امام ابی حنیفه رح و امام مالک رح مکروه است و نزد ابو یوسف و محمد
و شافعی و قاضی شریح و حسن و عبد الله بن الزبیر و عطا و سعید بن جبیر و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر و ابن سیرین و سفیان
ثوری و ابن مبارک رحمهم الله مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رض روایت کرده اند که در روز جنگ خیبر
آن رسول مقبول صلعم منع فرمود از گوشت خر خانگی و اذن داد در گوشت اسپ و فتوی بر قول ابی حنیفه است و برای امام اعظم
رح ادله اند اول حدیث خالد بن ولید که گذشت کذا فی العینی شرح الکنز دوم آنکه اسپ آله ایست از برای ترعیب و
ترهیب دشمنان وقت جنگ پس خوردنش مکروه باشد بسبب حرمت و عزت آن سوم آنکه در مباح کردنش کمی آلات جهاد خواهد بود
لهذا مکروه شد علاوه ازین میگوییم که حدیث جابر رض دال بر اباحت گوشت اسپ است و حدیث خالد رض که مذکور شد دال است
بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شدند و بقاعده اصول حنفیه که در اشباه و النظائر و کتب اصول مثل مسلم الثبوت
وغیره موجود است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام ترجیح از برای حرام داده خواهد شد و منقول است که اول کسی که بر اسپ سوار شده
اسمعیل بود علی نبینا و علیه السلام و پیش ازان وحشی بود و مانند دیگر وحشیان بود کذا فی حیوة الحیوان و فی الهدایة و یکره لحم الفرس عند ابی حنیفة
رح و هو قول مالک رح و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی لا بأس باکله لحدیث جابر رض انه قال نهی رسول الله صلعم عن لحوم الحمر الاهلیة
و اذن فی لحم الخیل یوم خیبر انتهی پس ازان ذکر کرد صاحب هدایة ادله امام ابی حنیفه رح را بقول خود و لانه آلة ارهاب العدو فیکره اکله
احترامًا له و لان فی اباحته تقلیل آلة الجهاد و حدیث جابر رض معارض بحدیث خالد رض و الترجیح للمحرم انتهی و فی برجندی شاهی الفتوی
علی قول ابی حنیفة انتهی فاما نزد امام مالک کراهت تنزیهی است ... کراهت تحریم و در کراهت که امام ابی حنیفه رح قائل آن شده اند
اختلاف است بعض فقها کراهت تنزیهی میگویند و بعض کراهت تحریم و بر همین است فتوی کما فی الهدایة ثم قیل الکراهة عنده کراهة
تحریم و قیل کراهة تنزیه و الاول اصح انتهی و فی شرح ابی المکارم عند ابی حنیفة کراهة التحریم هو الصحیح و هو المذکور فی نظم النسفی
و الیه ذهب قاضی خان فی فتاواه فی الذبائح و الاشربة و فی الهدایة و هو الاصح و هو اختیار صاحب البحر و فی الکافی انه مکروه کراهة
تنزیه و هو الصحیح الیه ذهب فخر الاسلام علی البزدوی ابو الیسر فی جامعیهما و کذا قاضی خان فی جامعه و هو اختیار الامام الاسبیجابی
قال الامام السرخسی ان هذا اوفق بالناس فی بیع لحمه من غیر نکیر و فی کفایة البیهقی قیل ان ابا حنیفة رجع عن حرمة لحمه قبل موته بثلثة
ایام و علیه الفتوی انتهی فی جامع الرموز ثم انه مکروه کراهة تنزیه فی ظاهر الروایة هو الصحیح کما فی المحیط و المغنی و قاضی خان و العمادی
وغیرها انتهی و هکذا فی البرجندی و الدر المختار و فی العنایة علی قول صاحب الهدایة و الاول اصح روی ان ابا یوسف رح سأل ابا
حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رایک فیه قال التحریم انتهی و فی مجمع البرکات قال الشیخ الامام السرخسی ما قاله ابو حنیفة احوط
و ما قالا اوسع علی الناس و حکی ان الامام عبد الرحیم الکرمینی رح سأل ابا حنیفة رح فی المنام عن کیفیة الکراهة فقال کراهة التحریم یا

اول کسی که بر اسپ سوار شد اسمعیل علیه السلام بود

یا عبد الرحیم کذا فی السراجیة انتهی وفی السراجیة قال القاضی الامام صدر الاسلام رح المراد کراهة التحریم انتهی وفی فتاوی
قاضی خان والصحیح انه اراد به التحریم انتهی وهکذا فی جواهر الفتاوی وفی العینی شرح الکنز والاصح التحریم انتهی وفی العالمگیریة
والصحیح انه اراد به التحریم انتهی وفی جواهر الاخلاطی اختلف فی تفسیر الکراهة قال الامام المراد به التحریم وهو الصحیح وفی الخانیة قریب
الاصح انتهی وآنچه علی حزین حلت مطلقش از امام ابو حنیفه علیه الرحمة نقل نموده شاید مبنی این بر عدم تتبع وتلاش کتب است
وخاتم الفقهاء در غایة البیان فی احکام الحیوان که فتوی بر قول صاحبین نوشته اند فتوای صاحب جامع الرموز وچند
وغیرها را شاید مطلع نشده اند مگر چونکه در هدایه فتوی بر کراهة تحریمی نوشته است واز امام ابو حنیفه بروایتی بوجه کراهت تحریم ثابت میشود
لهذا فتوای احقر برین است واما شیر اسپ پس شرب آن مضایقه نیست چه در نوشیدن آن تقلیل آله جهاد نیست ونزد
بعض فقها حالش مانند گوشت آن است کما فی الهدایة واما لبنه فقیل لا بأس لانه لیس فی شربه تقلیل آلة الجهاد انتهی وفی مجمع البرکات
ولبنه کلحمه کذا فی فتاوی قاضی خان والسغناقی فی شرح الهدایة انتهی وهکذا فی العالمگیریة وفی جامع الرموز لا یحل لانه متولد من
اللحم والاصح انه یحل کما فی قاضی خان وغیره انتهی وهکذا فی شرح الالیاس علی مختصر الوقایة والسراج المنیر وفی خزانة الروایات
شیر اسپ خوردن حلال است باتفاق واین صحیح است انتهی وفی البزازیة اختار علامة خوارزم مولانا رکن الملة والدین اباحة
شرب لبنه انتهی وفی جواهر الاخلاطی لبن الفرس حلال هو الاصح نص فی نوادر الفتاوی انتهی وچربی اسپ حلال نیست
نزد امام ابو حنیفه رح کما فی جامع الرموز وشحمه لا یحل خلافا لهما انتهی وحلال است خوردن گوشت کهرها که آنرا بفارسی خرگوش
وبعربی ارنب بفتح الف میگویند وآن حیوانی است کوتاه دست طویل پا واطلاق ارنب بر ذکر وانثی برابر است کما فی حیوة
الحیوان وآن چرنده وبقدر گربه یا کمتر حیوانی است ونزد بعضی فقها حرام است بدو وجه یکی آنکه ماده آن حیض می آرد
پس مشابه آدمی باشد لهذا حرام گشت مثل آدمی دوم آنکه گوشت آن مثل گوشت خر است بهمین جهت آنرا خرگوش می نامند
پس حرام خواهد شد مانند آن کذا صرح فی بعض الکتب ومروی است که خرگوش در اصل خلقت زنی بود که بعد فراغ
از حیض گاهی غسل نساخت حق جل وعلی آنرا بسبب عذاب که در امم انبیای سابقین در دار فانی نازل میشد مبدل باین
هیئت ساخت کذا فی جامع الرموز وجواهر الفتاوی الکرمانی مگر تحقیق آنست که احدی از ممسوخات باقی نماند ودر
همان دو سه روز عذاب هلاک شدند کذا فی فتح العزیز وغیره وجمهور فقها که بحلتش قائل شده اند بدو وجه یکی آنکه شخصی
نزد آن رسول مقبول علیه السلام خرگوش بریان کرده هدیه فرستاده آن رسول مقبول عم آنرا خود تناول فرمود
وباصحاب خود حکم بخوردنش داد لهذا مباح شد ودوم آنکه خرگوش نه از درندها است ونه از حیواناتی که مردار میخورند پس شامل
شد بآیه احل لکم الطیبات لهذا خرگوش هم مباح است فی العینی شرح الکنز وحل الارنب لانه عم امر اصحابه بالاکل ه

حین اهدی الیه مشویا رواه احمد والنسائی انتهی وفی الهدایة ولا باس باکل الارنب لان النبی علیه السلام اکل منه
حین اهدی الیه مشویا وامر اصحابه بالاکل منه ولانه لیس من السباع ولا من اکلة الجیف فاشبه الظبی انتهی وهکذا فی شرح الاکبر
علی مختصر الوقایة وفی المحیط یحل اکل الارنب انتهی وفی حیوة الحیوان یحل اکل الارنب عند العلماء کافة الا ما حکی عن عبد الله
بن عمرو ابن العاص وابن ابی لیلی وحجتنا ما روی البخاری فی کتاب الهبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قبله واکل منه انتهی
ووبک که آنرا بعربی وبر گویند وآن جانوریست خردتر از گربه کذا فی الصراح حلال است نزد ابو یوسف کما فی العینی شرح
الکنز والوبر قال ابو یوسف لا بأس به وعن ابی حنیفة شیئا وهو عندی مثل الارنب وهو یعتلف البقول والنبت قاله الکرخی فی مختصره
وفی الجمهرة الوبر دویبة اصغر من السنور طحلاء اللون لا ذنب له تدجن فی البیوت انتهی وجلاله فتوی داد قاضی ابن عبد البر
وامام شافعی وحاکم وابن سیرین ومجاهد وغیرها واز امام ابو حنیفه رح کراهت تنزیهی روی است کذا فی مجمع من حیوة الحیوان
و در عینی شرح هدایه نوشته است که آن حرام است نزد حنفیه بجهت بو کردن صاحب ندانه الله اعلم بحاهوالحق وبزغاله
که آنرا بعربی جدی بفتح جیم می نامند وقتیکه بشیر ماده خوک پرورش یابد پس ابن مبارک رح فتوی داد که خوردن گوشت
آن مکروه است وگفت که خبر داد مرا مردی از حسن بصری رح که او فتوی داد برانکه بزغاله وقتیکه از شیر خنزیر پرورش
یابد بخوردنش باک نیست کراهت ندارد ومعنیش انکه خوردنش باک نیست وقتیکه چند روز بعد از گذشته دادن شیر کیاه
هم خورده باشد ملعقا وخلال این بزغاله مانند حلال ماده گاو و پلید خوار است که آنرا بعربی جلاله گویند اگر آن هم چند روز دانه
خورده باشد بخوردنش باک نیست کراهت ندارد والا مکروه است کما فی شرح ابی المکارم وفی کراهیة فتاوی قاضی خان
ان الجدی اذا ربی بلبن الاتان قال ابن المبارک یکره اکله فقال اخبرنی رجل عن الحسن ان الجدی اذا ربی بلبن الخنزیر لا باس
به قال معناه انه لا باس به اذا اعتلف ایاما بعد ذلک کالجلالة انتهی وهکذا فی الغیاثیة والعالمگیریة وخزانة المفتین وفی القنیة نقلا
عن جمع الائمة الکرباسی جدی رضع علی الاتان یحل اکله ویکره انتهی و در فتاوی نوادر نقلا من الخلاصة مذکور است لا باس باکل
جدی غذی بلبن الخنزیر انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان وبزغاله که از پستان ماده سگ شیر نوشد خوردن گوشت آن
حلال است بعد چند روز کما فی القنیة ناقلا من علاء الترجمانی جدی ارتضع ثدی الکلبة یحل اکلها اذ ذبح بعد ایام والا فلا
انتهی واگر بز شراب را نوشید وفورا آن ذبح نموده شد حلال است بدون کراهت چه در صورت شراب در لحم اثری نکرد
واگر بعد از شرب زمانی گذشته پس آن بز قید کرده خواهد شد تا بو پاکیان مثل جلاله کما فی القنیة ولو شرب الشاة خمرا فذبحت من ساعته
لا یکره وان مکثت تحبس بمنزلة الدجاجة المخلاة انتهی ونزد قاضی خان اگر فورا هم ذبح کرده شود مکروه تنزیهی است کما قال
الشاة اذا الاتل اذا سقی خمرا فذبحت من ساعته حل اکلها ویکره انتهی وبعضی از چهارپایان که با هم انس...

مانند اونت بجمیع اقسام که آن را بفارسی شتر و بعربی ابل بکسر الف و بعضی جمل بفتح جیم خوانند و گاوی که آن را بفارسی گاو و
بهندی و بعربی بقر بفتح با و قاف گویند و نرش که آن را بفارسی نرگاو و بهندی بیل و بعربی البقر بفتح با و قاف خوانند بقر اسم
جنس است اطلاقش بر ذکر و انثی هر دو میشود کذا فی حیوة الحیوان و بکری که آن را بفارسی بز و بعربی عنز و معز گویند
و بعضی از وحشیان که از آدم انس نگیرند نیز حلال اند باجماع مانند هرن بجمیع اقسام که بفارسی آن را آهو و بعربی آن را ظبی
بفتح ظای معجمه میگویند و آن حیوانی است معروف مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهوی مشکین است که نافش بسبب اجتماع خون
آماس کند و از شدت درد خوردن و آشامیدن ترک نماید و چندان اضطراب کند که نافه از وی جدا شود و در اول خون تیره باشد
چون سالی بگذرد در آفتاب آن عمل کند خشک شود و مشک گردد مردم از صحرا آن را برگیرند کذا قال بعض الشعراء و
گاو وحشی که آن را بهندی نیلگاو و بعربی مها بفتح میم گویند و شتر وحشی کما فی مجمع البرکات اما المستانس من البهائم
فنحو الابل و البقر و الغنم تحل بالاجماع انتهی و فی العالمگیریة و اما المتوحش منها نحو الظبی و بقر الوحش و ابل الوحش فحلال باجماع
المسلمین انتهی و فی حیوة الحیوان تحل اکل الابل بالنص و الاجماع قال الله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام انتهی و ابن اعرابی گفته
که نعم شتر را گویند خاصة و انعام گوسفند و گاو و شتر را گویند و بعضیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافت
بیانیه است ای بهیمة من الانعام و مراد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش و بز و گاو و شتر قال الله عز و جل من الابل
اثنین و من البقر اثنین و من الضان اثنین و من المعز اثنین و بارهسنگها که آن را بفارسی گوزن و بعربی ایل بکسر الف و تشدید یا
یا رکسو گویند و آن نری است از بزکوهی و شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابه بگاو وحشی است حلال است کما فی حیوة
الحیوان الایل بتشدید الیاء المکسورة الذکر من الاوعال تعالی هو الذی یسمی بالفارسیة گوزن اکثر احواله شبیهة ببقر الوحش یحل
اکله انتهی و وعل بفتح واو که آن بزکوهی است حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الوعل حکمه الحل بالاجماع انتهی و یامور
که آن قسمی از بزکوهی است و میان سرش یکشاخ میباشد و اکثر احوالش مشابه به گاو وحشی میشود و در حلت آن شبهه نیست
کما فی حیوة الحیوان الیامور حلال انتهی و جفره بفتح جیم انچه که چهار ماهه باشد و از مادر خود جدا شود و از اولاد بز و نر گوسفند را
جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الجفرة بفتح الجیم ما بلغت اربعة اشهر من اولاد المعز و فصلت عن امها و الذکر جفر و حکمها
الحل انتهی و تیهیر که بفارسی نر میش و بعربی آن را ضان میگویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الضان حکمها الحل بالاجماع ا
و دنبه که آن نوعی از گوسفند است که بر دمش مقابل هر دو سرینش پاره گوشت مانند سپر بود که آن را بعربی الیه گویند و دنبه
را بعربی کبش بفتح کاف گویند در حلت آن شبهه نیست و مینڈها که بفارسی آن میش نر و قوچ و عربی آن کبش بفتح کاف است
از اقسام ضان است لهذا حلال است و شائقان بنابر جنگانیدن نگاه دارند و مشهور مثل است که اگر او را مقابل بنیند تا دیگر شهر

و با هم گشته‌اند چندان با هم می جنگند که سرش هم پاره پاره میشود و لیکن از جنگ باز نمی ایستد و شتر گاو و بز اگرچه صاحب دندان
اند مگر به دندان خود را شکار نمی کنند آنهم حلال باشند کذا فی الحلبی حاشیه شرح الوقایه و السراج المنیر و جامع الرموز و الدر
و بهینسا که فارسی آن گاومیش و عربی آن جاموس است حلال است باجماع و همچنین موش و آن در هند بسیار است در
تبت بسیار رسیده جثه عظیم دارد و شیر آن الذ شیرها است و درنده مانند سگ و گرگ و غیره که با بز و آهو مجامعت نماید و
بچه بصورت مادر پیدا شود آن بچه حلال است چه معتبر در حل و حرمت بچه مادر است کما فی الذخیرة اذا نزا الکلب و الذئب علی شاة
فالنتیجة تؤکل فان العبرة للانثی انتهی و فی السراجیة السبع اذا نزا علی شاة فحبلت فولدت ولدا فانه یحل انتهی و ماکیان
و بز و گاو و شتر اگر نجس هم خورند و دیگر چیز هم و اثر نجاست در گوشت انها ظاهر نشود حلال اند کما فی شرح ابی المکارم اما
یخلط بغیره و لا یظهر اثرها فی اللحم لا بأس به انتهی و هکذا فی البزازیة و آنچه از آنحضرت علیه السلام قید ماکیان تا سه روز مروی است
پس آن بجهة تنزیه است احتیاج آن نیست کما فی البزازیة و ما روی عنه علیه السلام انه یحبس الدجاج ثلثة ایام للتنزیه انتهی و هر حیوانی را که
عادت خوردن نجاست باشد و دیگر هیچ چیز نخورد و بس گوشتش متغیر است بدبودار شدن آن مکروه تحریمی است [illegible]
نیست کما فی فتاوی قاضی خان و لا یؤکل الجلالة التی تعتاد اکل الجیف و النجاسات و لا ینتفع بها و کرهوا شرب لبنها
و یشرب لبنها انتهی و هکذا فی العالمگیری عن روایة ابن رستم عن محمد رح و فی البزازیة المکروه الجلالة التی اذا قربت وجد منها
رائحة منتنة فلا یؤکل و لا یشرب لبنها انتهی و هکذا فی شرح ابی المکارم و الخلاصة و در حلت اینچنین بز و غیره قبل از حبس اختلاف
است کما فی البزازیة و انما یشترط ذلک فی الجلالة التی لا تاکل الا الجیف انتهی و هکذا فی النوادر و الخلاصة و در مدت حبس اختلاف
است بعض فقهاء می گویند که شتر تا یکماه و گاو بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز کما فی شرح ابی المکارم فی شرح
ان الابل یحبس شهرا و البقر عشرین یوما و الشاة عشرة و الدجاجة ثلثة ایام انتهی و هکذا فی البزازیة و نزد بعض شتر چهل روز و گاو
بیست روز و بز ده روز و ماکیان سه روز و گنجشک یک روز کما فی جواهر الاخلاطی نص فی الخانیة انه الابل یحبس
اربعین و البقر عشرین و الغنم عشرة و الدجاجة ثلثة و العصفور یوما لان الطاهر ان طهارتها تحصل فی هذه المدة
انتهی و نزد بعض شتر چهل روز و گاو سی روز و بز هفت روز و ماکیان سه روز کما فی جامع الرموز فیحبس الابل اربعین
یوما و البقر ثلثین و الغنم سبعة و الدجاجة ثلثة انتهی و نزد اکثر شتر و گاو ده روز و بز چهار روز و ماکیان سه روز
و همین است فتوی کما فی جامع الرموز و المختار فی الاولین عشرة و الغنم اربعة و الدجاجة ثلثة کما فی الکبری
انتهی و فی السراج المنیر فالدجاجة تحبس ثلثة ایام و الشاة اربعة ایام و البقر و الابل عشرة ایام [illegible] انتهی و فی
الدجاجة تحبس ثلثة ایام و الشاة اربعة و الابل و البقر عشرة و هو المختار لان الظاهر ان طهارتها تحصل بهذه المدة انتهی [illegible]

دهد المختار انتهی و فی جواهر الاخلاطی هو المختار انتهی هکذا فی فتاوی قاضی خان و شرح المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی و

بحیال [illegible] نیز میگذرد که بعضی از این اختلاف بر حصول طهارت ست یعنی در مابین همین اختلافات بهر اختلافیکه طهارت اینها متیقن شده

همان مدت حبس ست یا بنایش بر ثبوت ضرورت ست بحکم مسئله اصولیه الضرورات تبیح المحظورات یعنی چندانکه ضرورت شدید برای

ذبح اینها خواهد شد در خصوصیت کمترین مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چندانکه ضرورت شدید نخواهد شد احتیاطا

اکثر مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سگ و قتیکه باز جماع کردن بچه پیدا شد که سرش مثل سگ است

و باقی اعضاء سوای سر مشابه بز است پس پیش آن گیاه و گوشت هر دو نهاده شوند اگر گیاه نخورد معلوم باشد که سگ است

لهذا احلال نخواهد شد و اگر گیاه خورد پس حلال شود بعد ذبح گوشت آن برای سر و سرش افگنده شود و اگر هر دو را خورد پس آن

اگر آواز مثل آواز سگ دهد معلوم شود که آن سگ است چیزی از آن خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس سرش افگنده شود

و ورای سر باقی گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز سازد در روبروش آب نهاده شود اگر از زبان نوشید معلوم شد که سگ است

حرام [illegible] اگر از دهان [illegible] نوشید معلوم شود که بز است حلال شود و ورای سر و اگر هر دو هیچ نوشید مع شرائط ذبح نمود شود اگر

ازان کرش یعنی شکنبه که بهندی [illegible] او جهری گویند بر آید حلال باشد چه او بز است سوای سر خورده شود و اگر ازان امعا یعنی

که بهندی اینها را انتری گویند بر آید ظاهر شود که سگ است خورده نشود کما فی فتاوی قاضی خان الکلب اذا نزا علی الشاة فولدت

ولدا راسه راس الکلب و ماسوی الراس من الاعضاء تشبه الشاة قالوا یقدم العلف و اللحم فان لم یتناول العلف لا یوکل لانه کلب

وان تناول العلف و لم یتناول اللحم یرمی راسه و یوکل ماسوی الراس من اللحم اذا ذبح وان تناولهما جمیعا یضرب ان نبح لا یوکل

لانه کلب وان [illegible] یرمی راسه و یوکل ماسوی الراس فان اتی بالصوتین جمیعا یذبح فان خرج منه الکرش یوکل ماسوی

الراس و ان خرج منه الامعاء لا یوکل منه شئ لانه کلب انتهی و هکذا فی العالمگیریة و همچنین اگر بز بچه بصورت سگ زائید امتحانش

بطور مذکور کرده شود کما فی جواهر الاخلاطی شاة ولدت ولدا بصورة الکلب فاشکل امره فان صاح مثل الکلب لا یوکل و ان صاح

مثل الشاة یوکل و ان صاح بهما یضع الماء بین یدیه ان شرب باللسان لا یوکل لانه کلب و ان شرب بالفم یوکل لانه شاة و ان شرب

بهما جمیعا یوضع التبن و اللحم ان اکل التبن یوکل و ان اکل اللحم لا یوکل و ان اکلهما جمیعا یذبح ان خرج الامعاء لا یوکل و ان خرج الکرش

یوکل انتهی و هکذا فی العالمگیریة و گفته اند که از الفارسی کرگدن و بعربی حریش بفتح حاء مهمله و کرگدن بکسر [illegible] و میم [illegible] بکسر میم نیز گویند

و آن حیوانی ست که یک استخوان دراز بطور شاخ بر پیشانی دارد و چشمهایش بنهایت خرد و سرخ میباشد و از پوست فیل

درازتر است و از پوستش سپر سازند و چرم آن بغایت سخت ست و کمتر حیوانی با وی مقاومت تواند کرد و در برهان قاطع مذکور ست کرگدن

بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و دال ابجد جانوری باشد شبیه بگاو میش و بر سر مینی شاخ دارد گویند بچه آن در شکم مادر پنج سال میماند و بعد از

یکسال سر از فرج مادر خود بر می آرد و گیاه میخورد بهمین طریق تا چهار سال بعد از آن بر می آید و می گریزد و حکمت درین آنست
که زبان دراز بسیار داشته است و بچه در نهایت نازک تاب لیسیدن مادر ندارد و پوستش پاره شود انتهی کذا فی
حیوة الحیوان حکمش آنکه حلال است نزد امام ابوحنیفه رح و ابویوسف رح چه آن مانند گاو وحشی است و نیز بجهت آنکه چیزی دار نخورد
بلکه گیاه میخورد و نزد امام محمد رح حرام است بجهت مشابهت آن با فیل کما فی منتخب السیر ناقلا عن الذخیرة اکل الحریش حلال
عند الامام و ابی یوسف لانه کالجاموس البری خلافا لمحمد رح لانه کالفیل انتهی و فی جواهر الاخلاطی یحل اکل الحریش لان
علیا رضه کان جالسا تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء الحریش اراد ان یضرب علیا فاخذ علی کرم الله وجهه و ضربه
علی الارض و ذبحه وقال کلوه فانه من جمیع الارض فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام ما قال
علی صحیح الحریش دابة له مخالب کمخالب الاسد ولها قرن فی هامتها ویسمیها الناس کرگدن کذا فی سراج ا
انتهی و مردم که آنرا عرب نسناس میگویند حرام است بجهت شرافت و کرامت نسناس و تفصیل [illegible] است که نسناس نوعی از حیوانات
بهشت آدمی شکلی زبان دارند اما ناطق نیستند مردم آنها را طلب میکنند و از آنها فرزند آید و در حماقت و بلاهت ضرب المثل شعرا است
چنانکه مولوی عبدالرحمن جامی در سبحة الابرار میفرماید بیت بخدا ناس نی نسناسی [illegible] حرام است [illegible] اسب
و براق که آن مرکبی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شب معراج بران سوار شده و تصدیق جناب شان بر وقت نشستن
بر سر قبر هر یک از ما مردم یک یک خواهد رسید و آن کلان تر از خر و خرد تر از استر بود کما فی المنتخب و آن اگر بهشت آید حکمش مانند
حکم اسب است کما فی حیوة الحیوان البراق حکمه کعموم الخیل انتهی و چون که نوبت بیان باینجا رسید حالا بنا بر تسهیل عوام نقشه احکام حیوانات
مندرجه فصل هذا نوشته شد

هندی	فارسی	عربی	حکم
باگھ	شیر	اسد	حرام
بھیڑیا	گرگ	ذئب	حرام
ہنڈار	چرخ	•	حرام
تیندوا	پلنگ	نمر	حرام
چیتا	یوز	فهد	حرام
لومڑی	روباه	ثعلب	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
بجو	کفتار	ضبع	[illegible]
بلی	گربه	سنور	حرام
کتا	سگ	کلب	حرام
	سنجاب	سنجاب	حرام
	سمور	سمور	حرام
	دله	دلق	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ریچھ	خرس	دب	حرام
بندر	بوزنہ	قرد	حرام
لنگور	بہنانہ		حرام
کلنی	کنہ	قمل	حرام
گیدڑ	شغال	ابن آوی	حرام
	جند بادستر	+	حرام
لکڑبگھا		عسبار و ضبع	حرام
		قنفذ	حرام
		نمس	حرام
نیولا	راسو	ابن عرس	حرام
چوہا جنگلی	موش دشتی	یربوع	حرام
گلہری	موش پرندہ	فارۃ النخل	حرام
سیاہ گوش	سیاہ گوش	تفہ	حرام
سور	خوک	خنزیر	حرام
ہاتھی	پیل	فیل	حرام
گدہا	خرخانگی	حمار اہلی	حرام
خچر	استر	بغل	حرام
گورخر	گورخر	حمار وحشی	حلال
گھوڑا	اسپ	فرس	مکروہ تحریمی

ہندی	فارسی	عربی	حکم
کہرہا	خرگوش	ارنب	حلال
	ونک	وبر	مختلف فیہ
اونٹ	شتر	ابل	حلال
گاہی	گاو	بقر	حلال
بیل	نرگاو	بقر	حلال
بکری	بز	عنز	حلال
ہرن	آہو	ظبی	حلال
سرانگا	گاو دشتی	مہا	حلال
بارہ سنگھا	گوزن	ایل	حلال
بکری پہاڑی	بزکوہی	وعل	حلال
		یامور	حلال
		جفرہ	حلال
بھیڑ	میش	ضان	حلال
دنبہ		کبش	حلال
مینڈھا	میش نر	کبش	حلال
بھینسا	گاومیش	جاموس	حلال
گینڈا	کرگدن	رمیش	مختلف فیہ
آدمی	مردم	انسان	حرام
بن مانس	نسناس	+	حرام

مختصر در احوال پرندہا قاعدہ حلال نیست خوردن گوشت پرندہا کہ پنجہ دارند و از پنجہ خود یا شکار [illegible]
[illegible]

... بتخفیف یا واو آن بلا سست که نمی شود مگر انثی و در پریدن بسیار سریع است و باز و باشه خفیف و ... کذا فی حیوة الحیوان

و عربی آن باز نیز است و بهندی ... فارسی مستعمل و کرکس که آنرا بهندی گده و بعربی النسر بفتح نون و سکون سین گویند

و آن مرغ مردار خوار باشد و عمر وی بغایت دراز بود و بعضی گفته اند هزار سال عمرش می باشد و دشمن ... کذا فی ...

بضم عین ... که آن جانوریست شکاری معروف و بفارسی آنرا الهضیم بهمزه و فتح لام گویند و بعضی لاچین شد و میخوانند و گفته اند که آن

از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عطر بدماغش رسد بمیرد و چون بچه اش از بیضه بر آید آنرا برابر آفتاب نگاه دارند

اگر بآفتاب نظر توان کرد آنرا نگاه دارند و الا از بلندی فرو افگنند تا هلاک شود و گویند ... نصب کنند و منوش القوة ...

کج بودن ذلك القوة عبارتست از مرضی که در آن روی مردم از جانب بجانب دیگر کج میشود و شکل مینماید و باشه که لغت فارسی است

در هندی مستعمل و آن جانوریست شکاری زرد چشم کوچکتر از باز باشد و بعربی آنرا باشق بفتح شین خوانند و لغات بحرکات ثلثه ...

باکه آن جانوریست تیره رنگ ... و از ... پرنده صغار ... مانند گنجشک ... و شاهین که آن جانوریست سیاه چشم معروف

کما فی السراجیه و لا یحل اکل کل ذی مخلب من الطیر کالصقر و البازی و النسر و العقاب و الباشق و ... و الشاهین انتهی ...

... بفتح دال مهمله و همزه ... و در آخر ... پرنده ایست شکاری ... و بلند پرواز ... [illegible] ...

ست که در طیران ... مینماید و این ... کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی ... [illegible]

میگویند ... که سالی ماده و سالی نر میشود و این نیز داخل در حکم مذکور است کذا فی جامع الرموز و ...

مجمع البرکات و قعص بفتح فا که آن از پرندهای شکاریست که گنجشکها را شکار میکند ... و ... از ... تمام

کما فی حیوة الحیوان القعص فهو اصغر الجوارح نفسا یصید العصفور و هو شبیه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه ... الکلبی ...

لنهیه صلی الله علیه وسلم عن اکل کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیور رواه مسلم عن میمون بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنه

و بهذا قال اکثر اهل العلم انتهی و عنقا بفتح عین مهمله که آن پرنده ایست معروف و در طیور اعظم بحسب جثه بود و آن فیل را شکار میکرد

و از قدیم میان مردم بود ... و ... از ... یافتند چنانچه در وقت حضرت ... نبی صلوة الله علیه ... دعای ...

گشت کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی سیمرغ گویند و در شرح مقامات حریری وجه تسمیه اش بسیمرغ مذکورست که هر یکی از عنقا

بمنزله سی مرغ است و در جهان آنرا بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکورست که عنقا قوی هیکل پادشاه طیور است چرا که

چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و باقی بدیگر حیوانات گذارد چنانچه صفت پادشاه است و هزار و هفتصد سال عمر کند و بعد از صد

سال بیضه نهد و در بیست و پنج سال بچه از بیضه بر آید و در بعض کتب به نظر آمده که عنقا هر حیوانی از وحوش و طیور که یافتی صید کردی

روزی طعمه نیافت تا اینکه طفلی ابر داشته برد و روز دیگر زنی صاحب دو فرزند صغیر را میان بالهای خود گرفته برد آنرا ...

دریغ شده شکایت نزد حضرت حنظله بن صفوان پیغمبر خود بردند ایشان دعا کردند که خدایا نسل این قطع کن آخر الامر صاعقه
آنرا فرو گرفت و بسوخت فقط و چونکه آن شکاری است ابتدا بر وقت وجود حرام خواهد شد و شکره که این لغت فارسیست
در هندی مستعمل و آنرا بفارسی پیغو نیز گویند و آن عرضیست شکاری معروف از جنس باشه لکن از ان کوچک تر بود در
حرکتش شکی نیست و لگڑه که آنرا بفارسی و رکاک و شیر گنجشک و بعربی صرد بضم صاد گویند چونکه بچه های گنجشک را شکار مینماید
لهذا حرام است کذا فی السراج المنیر و العالمگیریه و خزانة المفتین و فی البزازیة و یکره اکل الصرد انتهی و هکذا فی شرح المشکوة للشیخ
عبد الحق الدهلوی و زرق بضم زای معجمه و تشدید رای مهمله عرضیست شکاری میان باز و باشه کذا فی حیوة الحیوان و نزد صاحب
صحاح و صراح و فرا آن معرب جره است که باز سفید را گویند و صاحب دستور گوید که آن باشه خرد است بالجمله هرچه باشد چونکه
از پنجه خود شکار میکند لهذا حرام است کما فی حیوة الحیوان الزرق یحرم اکله انتهی و غرچه که آن پرنده است مشهور و از عقاب کوتاه
میباشد و سنج بسیار بود و آنرا بفارسی ورباد ران گویند بسبب آنکه چون یکی قصد صید میکند اگر عاجز شود دیگری بمددش آید
کذا فی البرهان و منتهی الارب و چونکه آن از پرندهای شکاریست در حرمت آن شکی نیست و زرتی بضم تا و فتح میم که آن را
بفارسی زرمتائی گویند و آن پرنده است شکاری سیاه چشم و آن حرام است و رخم بفتح را و خا پرنده و آن پرنده است مردار خوار
ابلق رنگ یعنی سیاه و سفید آمیخته مشابه به کرکس مکروه تحریمی است کما فی الهدایة و کره اکل الرخم انتهی هکذا فی خزانة
المفتین و زاغ کشت که آن پرنده است کوتاه جثه و سیاه یا کو سیاه بدن کما فی جامع الرموز و فتاوی قاضی خان چونکه دانه میخورد و
ناپاکی نمیخورد لهذا خوردنش حلال است بالاتفاق کما فی الوقایة و حل غراب الزرع انتهی و فی الهدایة و لا بأس بغراب الزرع لانه
یاکل الحب انتهی و خوردن زاغی که نمیخورد مگر ناپاکی و جثه مرده او و آن سیاه و سفید آمیخته میباشد کذا البرجند حرام است و آنرا العقعق
الابقع می نامند کما فی الهدایة و لا یوکل الابقع الذی یاکل الجیف انتهی و فی شرح ابی المکارم و لا الابقع الذی یاکل الجیف
لاکله الخبیث و لانه ذو مخلب من السباع انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی القهستانی شرح مختصر الوقایة لانه یاکلها صار من السباع انتهی
انتهی و فی مختار الانه ملحق بالخبائث و الخبیث ما تستخبثه الطباع السلیمة انتهی و فی العنایة انه مکروه انتهی کذا فی المحیط و
زاغ صحرائی که سیاه و فربه و بسیار پر باشد و آن در صحرا میباشد و در آبادی کمتر آید و آن بعربی غداف بضم غین معجمه و ابقار
کلاغ می نامند حلال نیست کما فی الهدایة و کذا الغداف انتهی و خوردن مرغی سیاه و سفید که از جنس زاغ است و دم او دراز
میباشد و آوازش بلفظ عق عق بود و بعربی آنرا عقعق و بفارسی آنرا عکه گویند نزد امام ابوحنیفه رح مضائقه ندارد چه آن نجاست
و دانه هر دو میخورد پس مشابه با کیان گردید و نزد امام ابو یوسف رح مکروه است چه آن اکثر ناپاکی را میخورد مگر فتوی
بر قول امام ابوحنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابوحنیفة رح لا بأس باکل العقعق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة

وعن ابی یوسف رح انه یکره لان غالب اکله الخبیث انتهی وفی الزیلعی الاول اصح انتهی وفی العنایة وما یخلط کالدجاج والعقعق

فلا بأس باکله عند ابی حنیفة وهو الاصح لان النبی صلی الله علیه وسلم اکل الدجاجة وهی مما یخلط انتهی وفی فتاوی قاضی خان

وعن ابی یوسف انه قال سألت ابا حنیفة رح عن العقعق فقال لا بأس به فقلت انه یأکل النجاسات فقال انه یخلط النجاسة بشیء

آخر فکان الاصل عنده ان ما یخلط النجاسة بشیء آخر کالدجاج لا بأس به قال ابو یوسف یکره العقعق کما یکره الدجاجة المخلاة

انتهی هکذا فی جامع الرموز ومجمع البرکات والبرجندی وشرح الالیاس والعالمگیریة وفی الشمنی وحل العقعق عند ابی حنیفة رح

لانه یأکل الحب والخبیث فاشبه الدجاج فی اکله الحب والنجاسة وقال ابو یوسف یکره لان غالب اکله النجاسة انتهی وحجل بفتحتین که

آنرا بفارسی کبک با کاف فارسی گویند وآن طائریست بقدر ماکیان منقار وهر دو پا سرخ دارد وآن دو قسم است یکی آنکه [illegible]

است ودوم آنکه زرد وسرخ کذا فی المنتخب والبرهان وحیوة الحیوان ودر هندی آنرا چکور گویند ودر حلت آن شبهه نیست

فی حیوة الحیوان کلها حلال اتفاقا انتهی وتیتر که آن پرنده ایست مشابه بکبک لاکن اینان کوچکتر ودر حلت آن شبهه نیست وقال

که آن نوعی است از مرغان خوش آواز بمقدار کنجشک پرهای سرخ ونقطهای سفید وسیاه بران دارد وبنهایت خوش آواز جنگ

آن از عجائب تماشا است وبفارسی آنرا سرخ گویند ومادهٔ آنرا منیا بضم میم گویند ودر حلت آن شبهه نیست علی نهج القیاس

در حلت چکور وکبک وبفارسی که آن پرنده ایست بقدر کنجشک مائل بسیاه رنگ تنگی نیست وغلیواج که آن مرغی است بمقدار

فاخته وآنرا بعربی [illegible] گویند وآن سبز رنگ سبزی آمیخته باشند وتاجی هم بر سر دارد مانند هدهد کذا

فی البرهان حلال است وهمای که لغت فارسی است ودر هندی آنرا استخوان خوار نیز گویند وآن مرغی است بزرگ

از کرکس واستخوان خورد ومشهور است که بر هر که سایه اندازد او پادشاه شود وبعربی آنرا بلج بضم با وفتح لام گویند کذا فی الفاظ

اللغات وآن حرام است کما فی رسالة لبعض الشعراء ودر [illegible] بضم میم وفتح را وعین مهمله پرنده ایست خوب رنگ نیک مزه

مرغ است در حلت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان المرعة حکمها حل الاکل انتهی وتدری که آنرا بفارسی [illegible] وبعربی جراد بفتح

جیم وقیل بضم وافت وتشدید یا میگویند ما میتة بغیر ذبح حلال است ونزد امام مالک رح حلال نیست مگر بانیطور که سر دیگر بلاده آن

[illegible] بریده شود حلال شود چه آن شکار خشکی است پس حلال آن مثل حلال دیگر حیوانات بری است که بدون قتل

حلال نشوند ودلیل ما قول او علیه السلام است که احمد وابن ماجه ودارقطنی از ابن عمر رضی الله عنه روایت کنند احلت لنا میتتان ودمان

اما المیتتان فالسمک والجراد واما الدمان فالکبد والطحال [illegible] وتا نیم حلال است

[illegible] امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه [illegible] کما فی [illegible] فی الهدایة ولا بأس

باکل الجراد بلا ذکوة وقال مالک رح لا یحل الجراد الا ان [illegible] کما فی [illegible]

بعض الشعراء [illegible]

امام مالک رح حلال نیست [illegible]

علیه یار و بیا و سئل علی رضی الله عنه عن الجراد فقال کله و هذا عند من لا یشترط الذکاة و دل علی اباحته وان مات حتف انفه انتهی و فی
الکفایة فان قیل هذا الخبر مخالف لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة آه قلنا هذا الخبر مشهور و مؤید بالاجماع فیجوز تخصیص الکتاب
به انتهی و زنبور بضم زا معجمه که بهندی آنرا بهیر و بفارسی انزاکبت گویند و آن جانوریست پردار که در نیش آن زهریست و آن نیکه
سودی بود نیش حرام است کذا فی الهدایة و دود زنبور که دران روح نیامده باشد حلال است کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر
الوقایة قال قاضی خان لا باس بدود الزنبور قبل نفخ الروح فیه لان ما لا روح له لا یسمی میتة انتهی و هکذا فی جامع الرموز و العالمگیریة
ناقلا عن الظهیریة و خزانة المفتین و البزازیة و السراج المنیر و حوصل بفتح حاء مهمله که آن مرغیست بزرگ سفید عظیم الزبلہ و بسیار خوار با شکم
و ماهی میخورد و بعض حواصل است و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الحوصل حکمه الحل انتهی و هدهد بضم هر دو ها و سکون
دال در همین لغت در هندی مستعمل و آنرا بفارسی پوپک گویند و آن مرغیست سلیمانی کوچک و بسر تاج دارد حلال است بدون کراهة
کما فی القنیة ناقلا عن واقعات الناطفی لا باس باکل الهدهد انتهی و هکذا فی جامع الرموز و العالمگیریة و السراجیة و البزازیة و غداف
بفتح دال که آنرا قرس نیز گویند و آن پرنده ایست کوتاه از صرد و سیاه و سفید طوق دارد و منقار سخت دارد و در حلت آن شبهه نیست کما فی
حیوة الحیوان الدعناس الطائر الصغیر من انواع العصافیر اصغر من الصرد مطوق بسواد و بیاض شدید المنقار حکمه الحل لانه من انواع العصافیر
انتهی و پرندهائیکه از پنجه خود شکار نمیسازند بعض انها انس اند در میگیرند مانند ماکیان بهمه اقسام که عرب آنرا دجاجه گویند و بط که بهندی آنرا بطخ گویند
و آن مرغیست سفید که از خانه ها پرورند و بعض از انها وحشی شوند مانند کبوتر که آنرا بعربی حمام بفتح حاء مهمله و بفارسی کفتر گویند و گنجشک که اهل هند آنرا چڑیا
و عربی عصفور بضم عین می نامند و آن مرغیست کوچک که در خانها آشیان نهد و دم سر آن قرمزت باشد و تیهو و قبج بفتح قاف که آنرا بفارسی کبک غیر دری گویند
آن شبهه نیست و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ میگویند و آن پرنده ایست کبود رنگ دراز گردن که آنرا شکار کنند و خورند و
پر تا بر دم آنرا بسر زنند کذا فی البرهان مانند اینها انیهمه حلال اند باجماع کما فی مجمع البرکات و ما لا مخلب له من الطیر فالمستانس منه
کالدجاج والبط والمتوحش منه کالحمام و العصافیر و القبج و الکرکی و نحوها حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریة ناقلا عن البدائع انتهی
و روی البخاری و مسلم عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یاکل لحم الدجاج انتهی کذا فی المشکوة و در
تا... که دجاج را اطلاق میکنند بر نر و ماده و جرز بضم خاء معجمه و تشدید رای مهمله که آن از قسم عصفور است لهذا حلال است
کذا فی حیوة الحیوان و سلوی بفتح سین که آنرا سمانی بضم سین نیز گویند و آن مرغیست سفید شبیه تیهو لکن از ان کوچک تر و آنرا
بفارسی ورتیج بفتح واو و بهندی لوا گویند و آن بر بنی اسرائیل از آسمان نازل شد حلال است کما فی حیوة الحیوان السلوی
یحل اکله بالاجماع انتهی و قمری که آن پرنده ایست سیاه و بزرگ از گنجشک میباشد حلال است کما فی حیوة الحیوان الشحرور حکمه
کالدهنو انتهی و شقنین بفتح شین [illegible] و بعربی آنرا یمام بفتح یاء [illegible] و بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] خوانند

[illegible]

وآن پرنده ایست دراز گردن که بر کنار آب میباشد و ماهیان را میخورد و از کلنگ کوچکتر و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان
الشفنین حکمه الحل بالاجماع انتهی وصعوه بفتح صاد که آن مرغیست کوچک سرخ سینه بقدر گنجشک و بر آن خطهای سیاه و سفید است
دارد و دم خود را بر زمین میزند و بهندی آن ممولا و فارسی آن سنگانه و مرغ فاطمه و سر سیچه است و آن حلال است چه آن از
قسم عصافیر است کما فی حیوة الحیوان الصعوة حکمها کالعصافیر انتهی و چندول که آنرا بفارسی چکاوک و بعربی قبره بضم
قاف و تشدید بای موحده گویند و آن مرغیست از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش آواز و تاج بر سر دارد کذا فی نفائس اللغات
و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان حکمها حل الاکل انتهی و غواص بفتح غین و تشدید واو و نورس بفتح نون که
آن مرغابی است بقدر کبوتر و یا اندکی کلان تر از آن و نورس در هوا می پرد و غواص چه شبها می نشیند و هر دو خود را در آب
اندازند ماهی می گیرند و بهندی اینها ... است و اینها حلال اند و بلبل بضم هر دو با که آن لغت عربی است و در هندی ...
و آن مرغیست که هزار دستان است و آنرا عندلیب نیز گویند از اقسام گنجشک است لهذا حلال است کما فی حیوة الحیوان العندلیب
حکمه حل الاکل لانه من الطیبات انتهی و بتر که آن پرنده ایست مانند بط و گردنش از گردن بط طویل میباشد
حلال است کما فی حیوة الحیوان ... در جثه الطول من عنق ... حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و لقاز
نون که آن پرنده ایست از قسم گنجشک می نماید که تا ... میباشد حلال است و دجاجه مرده و قتیکه از شکم آن جاجه بیضه بیرون
حلال است ... انکه پوست آن سخت نشده باشد کما فی مجمع البرکات الدجاجة المیتة اذا خرجت من بطنها البیضة توکل
عندنا سواء اشتد قشرها او لم یشتد قشرها کذا فی فتاوی قاضیخان انتهی و حمره بضم حاء مهمله و تشدید میم و را ... قسمی است
از پرندها مانند گنجشک ... آن حلال است بالاجماع کما فی حیوة الحیوان الحمرة بضم الحاء و تشدید المیم و بالراء المهملة ضرب من الطیر
الحکم الحل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و برهه بفتح را مهمله که آن پرنده ایست در مکه معظمه خصوصا در مسجد
بسیار میباشد و مشابه به گنجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان البرهة بفتح الراء طائر ... بمکه
خصوصا بالمسجد الحرام یشبه العصافیر انتهی و ... که آن مرغیست مشهور و عرب آنرا طاؤس و اهل فارس آنرا ...
بکسر فا گویند حلال است بدون کراهة و نزد شعبی رح مکروه است و اکثر فقها فتوی بر قول اول داده اند اگرچه بعض طرف
ثانی هم رفته اند کما فی التهذیب شرح القدوری ولا باس باکل الطاؤس انتهی و فی مجمع البرکات ولا باس باکل الطاؤس
وعن الشعبی یکره اشد الکراهة وبالاول یفتی کذا فی الحمادیة انتهی و فی السراج المنیر ولا باس باکل الطاؤس وبه یفتی انتهی
فی المضمرات وعن الشعبی یکره اشد الکراهة وبه یفتی انتهی و فی جواهر الاخلاطی ولا باس باکل الطاؤس و قیل یکره اشد
وبالاول یفتی انتهی و خوردن بیضه طاؤس درست و نزد شعبی مکروه است کذا فی التهذیب شرح القدوری ...

حکم بیضه که از شکم دجاجه مرده برآید

حکم بیضه طاؤس

تا مثناة فوقانیه ونون وتشدید واو وضم آن که آنرا صامر نیز گویند وآن پرنده ایست وقتیکه شب میشود از گوشهای خانه
جوذ انتقال می کند ودران مینماید تا صبح او را قرار نمیشود بسبب خوف و هندی آن بیا و فارسی کیوبست وآن
حلال است کما فی حیوة الحیوان التنوط فی الکفایة انه بفتح التاء المشددة وفتح النون وضم الواو المشددة وهو طائر
لا یزال اذا اقبل علیه اللیل ینتقل من غصن والا یبیت یدیر فیها ولا یاخذه القرار الی الصبح خوفا علی نفسه وحکمه الحل لانه نوع من
العصافیر انتهی وضرس بضم ضاد معجمه وفتح راء مهمله که آن پرنده ایست هر دو منقارش رقیق باشد ودر دم آن
نقطهای سفید میباشد وآن حلال است کما فی حیوة الحیوان الضرس حکمه الحل انتهی وتزره پرنده ایست که اکثر بر کنار رود
نشیند وگاهی بر درخت هم ومنقاری دراز دارد ورنگش سیاه وسفید بود وآواز دراز کند وبفارسی آنرا بزک
گویند وآن حلال است وسرخاب بضم سین که لغت فارسی است ودر اردوی هندی مستعمل است کذا فی نفائس اللغات
ونر و ماده اش را در هندی چکوی چکوا نیز گویند وعرب آنرا شجام بضم نون گویند وآن مرغی است که نر آن در شب از ماده
جدا میماند ویکی دیگری را نمی بیند وآواز میکند وهر یکی جانب آب واز دیگری میپرد وهمه شب بیقرار میماند وآن حلال است کما
فی حیوة الحیوان الشجام یحل اکله لانه من الطیبات ولان النبی صلعم اکله انتهی وقطا بفتح قاف که آن مرغی است سنگ خوار
وآن حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان وحکمه الحل بالاجماع لانه من الحمام انتهی وققنس مرغی است بغایت سپید
ومنقاری دراز دارد ودران سوراخها بسیار وچون از تحصیل قوت عاجز گردد خس وخاشاک آنقدر جمع کند که خود میان آن
نشیند وسرائیدن آغاز کند ومرغان بسیار گرد اگردش فراهم شوند وآن بال بر هم زند ودم بر هم زند تا بدو واز
حرکت بال آتش حادث شود ودران خاشاک گیرد وآن در میان آن سوخته شود وبر خاک رطوبت مادی جسم شود وازان
بیضه قفنس پدید آید واین جسم حرام است بمذهب حنفی وشافعی کذا فی رسالة بعض الشعراء وخفاش بضم خاء معجمه وتشدید فا
که آنرا بفارسی شپره وبهندی چمگادر گویند حرام است بجهت بودنش صاحب ناخن ازین رسبع شد وسبع ایضا حرام است از
طیور درجوارح بهائم را اگر اکثر استعمال شود درجوارح بهائم است کذا فی البرجندی فی فتاوی قاضی خان لا یوکل الخفاش لانه
ذو ناب انتهی ونزد بعضی حلال است کما فی جامع الرموز ولا باس بالیس بذی مخلب کالخفاش فی روایة کما فی الحیلة انتهی
وفی البرجندی ذکر فی الحیوان ان فی الخفاش اختلاف المشایخ انتهی وفی الکفایة واما الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه
یوکل وفی بعضها انه لا یوکل انتهی وهکذا فی العالمگیریة وبرجندی شرح المختصر والدر المختار وفی البزازیة ولا یوکل الخفاش لانه
ذو ناب انتهی وفی حیوة الحیوان یحرم اکله لما رواه ابو الحویرث مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتله وسئل عن
الامام احمد فقال ومن یاکله قال النخعی کل الطیر حلال الا الخفاش قطعا انتهی ودر نفائس اللغات می آرد مشهور است که حضرت

عیسی علیه السلام بصورت شپره مرغی از گل ساخت و منفذ بر آن آنرا فرا اموش کرد بحکم الهی صورت جان یافت و بپرید
و از نظر غایب شد و جان داد حق تعالی از قدرت کامله خود شبه آنرا و بیافرید انتهی و تدرج که آن پرنده ایست مانند تیهو و در زمین
نرم مکان خود میگیرد و در خراسان و غیره میشود و بفارسی آن تذرو است حلال است کما فی حیوة الحیوان التدرج طائر کالدراج
یتخذ داره فی التراب اللین یکون بارض خراسان و غیرها من بلاد فارس حکمه الحل لعدم استخباثه انتهی و دراج بضم دال مهمله
و تشدید راء مهمله که آنرا بهندی تیتر و بفارسی تیهو گویند و آن مرغی است کوچکتر از کبک و شبیه بآن و آن حلال است کما
فی حیوة الحیوان الدراج حکمها الحل انتهی و دلیم بفتح دال زن تیتر را گویند حکمش مانند حکم تیتر است کما فی حیوة الحیوان و ابابیل که
آن مرغی است کوچک پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و منقارش سیاه و در سقف خانه ها و مسجدها آشیانه بندد و لکابر
آنرا پستوک و پرستک و فرستوک و فراستوک و بعربی خطاف بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله گویند و لقلاق بفتح لام که آن مرغی
معروف است که گردن و پا و منقار دراز دارد و بهندی و فارسی آنرا لگلگ گویند و آواز شق لقلقه میشود و آن جانوریست بلند پرواز
و در جثه چون کلنگ و در بالهای آن قدری سیاهی باشد و این هر دو حلال اند بلا کراهة کما فی السراجیة و لا بأس باکل الخطاف
و اللقلاق انتهی و هکذا فی جامع الرموز و قاز که پرنده ایست معروف و عرب آنرا قاقولی می نامند حلال است و شترمرغ که لفظ
فارسی است و در هندی مستعمل و آن مرغی شبیه بشتر باشد و در زمینها بسیار می باشد و آن دویدن چنان است که بسیار
اسپ عربی بوی نرسد سوار شود و بقوت پر و بال هر دو میدود و در دراز هر مرغی بیضه بیشتر میگذارد و بیضه اش بعضی چنان بزرگ
میشود که یک رطل آب بل زیاده در آن گنجد و اعراب بادیه بیضه آنرا سوراخ کرده خالی کنند و پر آب نموده قدریه امسند و ساخته در
زمینها که آب نباشد دفن کنند و آن موضع نشان کنند تا هنگامیکه آب نباشد بکار برند و برآرند و بیاشامند کذا فی
رساله لبعض الشعراء و بعربی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیث درین هر دو برابر است و این اگرچه پنجه دارد مگر از پنجه خود
شکار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز و المغنی و سراج المنیر و فی حیوة الحیوان یحل اکل النعام بالاجماع لانه
من الطیبات انتهی و الو که آنرا بفارسی چغد و بعربی بوم گویند و آن جانوریست در شب طیران مینماید و در روز در [illegible]
و انسی هر دو میشود کذا فی حیوة الحیوان و آن حلال است کما فی سراج المنیر و البوم یوکل کذا فی خزانة المفتین انتهی و فی جامع
الرموز و لا بأس بالبوم فی روایة عن ابی یوسف رح کما فی العتابی انتهی و فی البرجندی و البوم یوکل کذا فی الفتاوی
الظهیریة انتهی و هکذا فی العالمگیریه و خزانة المفتین و بوه بضم باء موحده و سکون واو و هاء در آخر کذا فی نفائس اللغات پرنده ایست
مشابه بوم مگر آن خردتر از بوم است حکمش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الحیوان البوه طائر یشبه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم
انتهی ملخصاً و کیکی که پرنده ایست معروف حلال است و ابو براقش که آن مرغیست خوش رنگ هر زمان رنگی و لونی دیگر پیدا کند حلال است

بعض الشعراء علی ازین
بانجی ... مرقد

چه آن مانند گنجشک است و آنرا شتر شور نیز گویند کما فی حیوة الحیوان الشترشور انه ابو البراقش حکمه حل الاکل لانه داخل فی العصافیر

انتهی و کروان بفتح کاف و راء مهمله پرنده ایست که بفارسی آنرا سنقاه گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان وحکمه حل الاکل بالاجماع

انتهی و قمری که لغت عربی است و در اردو و هندی و فارسی مستعمل و آن جانوریست سرخ رنگ طوق دار از جنس کبوتر که

آواز خوش دارد و نوعش قمریه است و سودانی که آن پرنده ایست انگور را بسیار میخورد و زرزور که آنرا بفارسی سارگ گویند و آن

مرغی است سیاه رنگ و مانند طوطی سخن گوید و بهندی آن مینا است و دکیسی که آن پرنده ایست کوتاه همه حلال اند

کما فی جامع الرموز ولا باس بما لیس بذی مخلب من الطیر کالقمری والسودانی والزرزور والدبسی انتهی وهکذا فی العالمگیریه

و حباری بضم حاء مهمله که آن طائریست مشهور سیاه و سفید و بترکی آنرا تو غدری گویند مباح است و اطلاق لفظ حباری

بر نر و ماده هر دو میشود کما فی حیوة الحیوان فی المشکوة و عن سفینة قال اکلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لحم حباری

رواه ابو داود انتهی ترمذی هم راوی این حدیث است و صلصل بضم هر دو صاد که آنرا بعربی فاخته بکسر خاء معجمه نیز گویند

و آن پرندیست هم طوق که آنرا در هندی و فارسی فاخته بسکون خامی نامند کذا فی المنتخب و حیوة الحیوان و افاد اللغات

و آن حلال است کما فی العالمگیریه ناقلا من الظهیریه اکل الصلصل لا باس به انتهی هکذا فی البزازیه و مجمع البرکات و

و انیس که آن پرنده ایست آوازش مشابه به آواز شتر و مسکنش قریب آب و آن رنگی خوش دارد و تولدش از زاغ است و در خورد

ادب و تربیتهم قبول بسیار دارد حلال است کما فی حیوة الحیوان الانیس طائر شبیه صوته صوت الجمل و ماواه قریب الاشجار

والاماکن الکثیرة المیاه ولونه حسن قال ارسطو یتولد من الغراب و ذلک بین فی لونه وهو طائر یحب الانس و یقبل الادب والتعلیم

فی صغره و حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و ببغا که پرنده ایست زرد و سرخ و غیره میباشد و بفارسی آنرا طوطی و بهندی طوطا

گویند نزد بعض حرام است بجهت بودن گوشت آن خبیث و بعضی آنرا حلال میگویند بجهت خوردنش پاکی را و نزد اصحاب پنجه

است و تفصیل آن حکم از شارع ثابت نگردیده نه نهی صادر شده و نه از صاحبان سم است کما فی حیوة الحیوان الببغاء یحرم

اکلها علی الاصح و علل ذلک بخبث لحمها و قیل هی حلال لانها تاکل الطیبات و لیست من ذوات السموم والامن ذوات المخلب

ولا امر بقتلها و لا نهی عنه انتهی و فی السراج المنیر الطوطی الذی یقال له طوطا حلال انتهی و زرباب که آن پرنده ایست از اد

الفت میگیرد و تعلیم را قبول میکند و ادراک بسیار دارد از طوطی کلان میشود و حلال است کما فی حیوة الحیوان الزرباب وحکمه حل الاکل

[illegible] انتهی و سمندل بفتح سین مهمله و میم و دال مهمله و سکون نون جانوریست که در هند میشود و دلو است آنرا آتش نسوزد

و بفارسی آنرا سمندر و بهندی اگن جڑیا گویند کذا فی نفائس اللغات و آن حلال است و در خزینة القلوب مسطور است که سمندل

مانند موش است اکثر در میان آتش با شعله در پوست آن لباس سازند چون چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و کرمی آن طاهر است

[illegible]

مانند ایشان ہر کجا رآنجا نشیند و شب خواب نکند حلال است بجمیع المذاہب کذا فی رسالۃ بعض الشعراء چنانکہ بیان
باینجا [illegible] بنا بر تسہیل بہ عوام نقشہ احکام حیوانات مندرجہ فصل ہذا نوشتہ

ہندی	فارسی	عربی	حکم
جرہ	چرغ	صقر	حرام
باز	باز	بازی باز	حرام
گدہ	کرکس	نسر	حرام
	الہ	عقاب	حرام
باشہ	الیشم	باشق	حرام
+	+	بغاث	حرام
شاہین	شاہین	شاہین	حرام
چیل	غلیواز	حدأۃ	حرام
+	+	قعص	حرام
+	سیمرغ	عنقا	حرام
شکرہ	[illegible]	+	حرام
لٹورہ	شیر گنجشک	صرد	حرام
+	+	زرزق	حرام
+	دو برادران	[illegible]	حرام
ترمتی	[illegible]	+	حرام
+	+	[illegible]	[illegible]
کوا	زاغ [illegible]	غراب البین	حلال
	زاغ [illegible]	ابقع	حرام
[illegible]	[illegible]	غداف	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	عکہ	عقعق	حلال
چکور	کبک	حجل	حلال
بٹیر			حلال
لال	سرخ	احمر	حلال
چڑکوا	+	+	حلال
[illegible]	سبزک	شقراق	حلال
[illegible]	استخوان ربا	[illegible]	حرام
+	+	[illegible]	حلال
ٹڈی	ملخ	جراد	حلال
[illegible]	کبت	زنبور	حرام
	[illegible]	[illegible]	حلال
ہدہد	بوبک	ہدہد	حلال
		[illegible]	حلال
مرغے	ماکیان	دجاجہ	حلال
[illegible]	+	[illegible]	حلال
کبوتر	کفتر	حمام	حلال
چڑیا	گنجشک	عصفور	حلال
	[illegible]	قبج	حلال
	کلنگ	کرکی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	—	خرق	حلال
لوا	ورتیج	سلویٰ	حلال
+	+	شحرور	حلال
بگلا	بوتیمار	یمام	حلال
مولا	سنگانہ	صعوه	حلال
چنڈول	چکاوک	قنبره	حلال
پنڈلی	+	غواص لوریں	حلال
بلبل	ہزار دستان	عندلیب	حلال
+	+	تم	حلال
+	+	لقاز	حلال
+	ژورک	حمره	حلال
+	+	رہزنہ	حلال
مور	نیا	طاؤس	حلال
پپیہا	کیتو	تنوط	حلال
+	+	قبریس	حلال
بزه	بزک	+	حلال
چکاوی چکوا	سرخاب	سخام	حلال
+	+	قطا	حلال
+	+	ققنس	حرام
چمگادر	شپره	خفاش	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	بدرو	تدرج	حلال
تیتر	تیہو	دُرّاج	حلال
ابابیل	پرستوک	خطاطیف	حلال
لکلک	لکلک	لقلاق	حلال
+	قاز	قاوے	حلال
شترمرغ	شترمرغ	نعامہ	حلال
اُلّو	چغد	بوم	حلال
+	+	بوه	حلال
طوطی	+	+	حلال
+	+	ابوالبراقش	حلال
+	چوبینہ	کروان	حلال
قمری	قمری	قمرے	حلال
کٹھ پھوڑا	داربُر	شوذانقے	حلال
مینا	سارک	زرزور	حلال
+	سوسچہ	وُشطے	حلال
+	ہوبره	حبارے	حلال
فاختہ	فاختہ	فاختہ	حلال
+	+	انیس	حلال
طوطا	طوطے	ببغا	مختلف فیہ
+	+	زرباب	حلال

سندی	فارسی	عربی	حکم	هندی	فارسی	عربی	حکم
اگن چٹیا	سمندر	سمندل	حلال	-	-	گرسکنا	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که او تعالی جل شانه هژده هزار انواع جاندار را پیدا فرمود بعضی از آن بدریا و بعضی در خشکی کذا فی حیوة الحیوان **قاعده** حرام است هر حیوان آبی که تولد و زندگانی آن در آب باشد سوای ماهی غیر طافی که آنرا بالعربی سمک بالفتح سین مهمله و میم و بهندی مچهلی میگویند و جمله اقسام سمک بدون ذبح حلال اند کما فی الوقایة وحل انواع السمک بلا ذکوة انتهی و هکذا فی الحمادیة والهدایة والسراجیة والظهیریة و غیره من کتب الفقه و ذبح ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد ذبح آن مباح است از برای رحمت آن کذا فی حیوة الحیوان و نزد امام مالک و امام شافعی رح هر حیوانی که در دریا است حلال است بدلیل قول او تعالی احل لکم صید البحر که این قول مطلق واقع شده و فرق نکرده میان شکاری و شکاری و دیگر وجه شان اینکه حیوانات آبی خون ندارند چه حیوانیکه صاحب خون باشد در دریا سکونت اختیار نمی کند و حرام خون است پس همه حیوانات آبی مشابه ماهی شده اند لهذا حلال خواهند بود و ما مردم حنفیه بحرمت سوای ماهی دلیل از دو وجه میگیریم وجه اول آنکه حق تعالی جل شانه فرموده و یحرم علیهم الخبائث و شبهه نیست که سوای ماهی همه ماخبیث اند یعنی طبع انسان اینها را خبیث می پندارد کذا فی الکفایة والشمنی و وجه دوم آنکه منع فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دوائی که در آن ضفدع که آنرا بفارسی وزغ و غوک و چغز و بهندی مینڈک گویند انداخته شود و آن حیوانیست آبی که در موسم برشگال شبها در مغاکها بانگ کند پس بلاشبهه ضفدع حرام شد علاوه ازین ابو داود و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان روایت میکنند که طبیبی از رسول خدا علیه السلام از انداختن ضفدع در دوائی سوال کرد آن عالی جناب از قتل ضفدع منع فرمودند و منع رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از قتل حیوان یا از برای حرمت و عزت آن میشود مانند آدمی و یا از برای حرمت اکل آن میشود مانند صرد و ضفدع محترم و معزز نیست پس نهی از قتلش منجر بسوی حرمت اکلش خواهد بود کذا فی الشمنی شرح المختصر سوم آنکه نهی فرمود آن رسول علیه السلام از بیع سرطان که آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کیکره گویند و آن حیوانیست معروف که دست و پای بزرگ و ناهموار دارد و سر ندارد و چشم آن بر دوش و دهنش بر سینه و مستقیم نتواند رفت و از نهی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلاشبهه حرام گشت کذا فی حیوة الحیوان الا بیع آن جائز نیست و آنچه امام شافعی وغیره استدلال بقول او تعالی احل الخ آورده اند جوابش آنکه صید درین قول بمعنی اصطیاد است و معنی آیه اینکه حلال کرده شده از برای شما شکار کردن دریائی نیست که شکار کردن حیوانی که آن حلال نیست هم جائز است و از حلت شکار کردن حلت

حق تعالی هژده هزار انواع جاندار پیدا ساخت بعضی در آب و بعضی در خشکی

اول امام مالک و امام شافعی رح در حلت جمیع حیوانات آبی

دلائل حنفی از حرمت سوای ماهی

حلال که شکار آن کرده شود لازم نباید فی الهدایة ولا یوکل من حیوان الماء الا السمک وقال مالک وجماعة رح باطلاق
جمیع ما فی البحر وعن الشافعی رح انه اطلق فی ذلک کله لهم قوله تعالی احل لکم صید البحر من غیر فصل ولانه لا دم فی
هذه الاشیاء ولهذا سوی لا یسکن فی الماء والمحرم هو الدم فاشبه السمک ولنا قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث وما سوی
السمک خبیث ونهی رسول الله صلعم عن دواء یتخذ فیه الضفدع ونهی عن بیع السرطان والصید المذکور فیما تلا محمول علی الا
صطیاد هو مباح فیما لا یحل انتهی وفی درر الحکام شرح غرر الاحکام واباحها ابن ابی لیلی ومالک والشافعی واستثنی بعض المالکیة
کلب الماء وخنزیره وانسانه والخلاف فی البیع والاکل واحد انتهی وآدم آبی که بعربی آنرا انسان الماء وبهندی جلمانس
گویند نوعی از حیوانات است که بصورت آدمی از آب بکون مشود کذا فی نفائس اللغات ومکروه تحریمی است خوردن ماهی که
در آب بغیر آفت خود بخود بمیرد وبالای آب شناوری سازد وآنرا عرب طافی می نامند مشتق از طفو بمعنی علو ونزد امام مالک
وشافعی رح خوردنش بی مضائقه جائز است بدلیل مطلق بودن آیة یعنی احل آه از موت وحیوة ودلیل ما حدیثی است که روایت کرد
آنرا ابوداؤد وابن ماجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر ماهی که فرو رود از آن آب پس بخورید
مر او آن ماهی که بیندازد آنرا آب پس بخورید آنرا وآن ماهی که در آب بمیرد وبالای آب آید آنرا نخورید فقط وگروهی از صحابه مانند
علی وابن عباس وابن عمر وابو هریره رضی الله عنهم همین گفته اند کما فی الهدایة ویکره اکل الطافی منه وقال مالک والشافعی لا باس
به لاطلاق ما رویناه ولنا ما روی جابر رض عن النبی صلعم انه قال ما نضب عنه الماء فکلوا وما لفظه الماء فکلوا وما طفا فلا تاکلوا
وعن جماعة من الصحابة رض مثل مذهبنا انتهی وفی الکفایة وهم علی وابن عباس وابن عمر وابو هریره انتهی لکن شرط در حرمت
طافی آنست که شکم آن بالا باشد چه اگر پشت آن بالا خواهد شد آن حلال است کما فی الحلبی قد شرطوا ان یکون بطنه من فوق
حتی لو کان ظهره من فوق اکل لانه لیس بطاف کذا فی التتمة انتهی وهکذا فی مختصر الخزانة وجامع الرموز والبرجندی والفتاوی
المنصوریة والعینی شرح الکنز والدر المختار والبزازیة واگر از قول وعلیه السلام احلت لنا میتتان ودمان اما المیتتان فالسمک
والجراد واما الدمان فالکبد والطحال توهم درآید که طافی هم حلال شود چه ماهی میتة حلال است جواب دهم که مراد از میتة
میتة آنکه بمیرد بوجه نه آنکه بمیرد در آب بیا چه ماهی که بمیرد در آب وبالای آب آید منع فرمود رسول علیه السلام از خوردن
بقول خود وما طفا فلا تاکلوا انتهی قاعده کلیه در سمک این است که اگر بآفت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد در قعر آب
در تنگی مکان یا در بالای آب ویا در دام که آنرا بعربی شبکه گویند ویا بمیرد در حظیره یعنی تالاب حوض وغیره با شلوکه ماهیها
در آن جمع کرده باشند ونهادست ان بیرون انداز حظیره بند وبجهة صغر شدن حظیره بند ونشکار گرفتن آن از آسان باشد آنگه شکار گرفتن آن
آسان نباشد حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمیشود ویا بمیرد بسبب خوردن دوائی که در دریا انداخته شود واگر

علم عربی ماهی ...
علم طافی یعنی ماهی که ... مرده ...

بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی دیگر و یا سنگ بدون تغیر یافته شود و اگر
بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة ناقلا من الکافی و الهدایة لا یباح السمک
اذا مات حتف انفه للنص الوارد فی الطافی و هو ما روی جابر رضه انتهی و فی موضع آخر منه والاصل فیه انه اذا مات بآفة
یحل کما اذا مات فی الحب او فی شبکة او فی حظیرة یمکن اخذه فیها من غیر صید او باکل دواء یلقی فی الماء فحل سمکة وقعت
فی بطن سمکة اخری و فی المحیط عن محمد لا بأس باکلها لو وجدت فی بطن کلب ای اذا لم تتغیر انتهی و هکذا فی جامع الرموز
فی العنایة لو وجد فی بطن السمکة سمکة اخری فانها تؤکل لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان قتلها طین الماء و غیره و کذا
ان ماتت فی حب ماء لان ضیق المکان سبب لموتها و کذا ان جمعها فی حظیرة لا تستطیع الخروج عنها و هو یقدر علی
اخذها بغیر صید و ان کان لا تؤخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لانه لم یظهر لموتها سبب و اذا ماتت السمکة فی الشبکة و هی لا تقدر
علی التخلص منها او اکل شیئا القاه فی الماء لتاکل فمات منه و ذلک معلوم فلا بأس باکلها انتهی و هکذا فی شرح الالیاس و الکفایة
و اگر در شکم طافی ماهی دیگر یافته شود آن حلال است نه طافی چه آن ماهی دیگر بآفت مرد کما فی البزازیة و اذا وجد فی بطن
الطافی سمکة اکلت لانها ماتت بآفة بخلاف الطافی انتهی و همچنین اگر ماهی خسیسی در دریا مرده یافته شود حلال
است کما فی القنیة ناقلا من الخجندی وجد سمکة مجروحة میتة فی البحر تحل انتهی و اگر ماهی از دبر ماهی دیگر خارج
شود حرام است کما فی مجمع البرکات و اما اذا خرجت من دبر السمکة لا تؤکل لانها قد استحالت قذرة انتهی و ماهی
سیاه که آنرا بعربی جریث گویند و ماهی که بصورت مار باشد و آنرا مار ماهی نامند مختلف فیه اند نزد امام محمد حرام اند و نزد
ابو حنیفه رح مباح اند باک نیست بخوردن اینها کما فی الهدایة و لا بأس باکل الجریث و المارماهی انتهی و فی
مجمع البرکات لا بأس باکل الجریث و المارماهی لانهما من انواع السمک کذا فی الجوهرة النیرة انتهی و هکذا فی جامع الرموز
و البرجندی و العینی شرح الکنز و خزانة المفتین و فی الدر المختار شرح تنویر الابصار و افردهما بالذکر للخفاء و خلاف محمد انتهی و فی
ما نقل فی المعرب عن الربانی ان جمیع السمک حلال غیر الجریث و المارماهی انتهی و ماهی که آنرا مجوسی شکار نماید حلال است بدون
کراهت زیرا که ماهی بدون تسمیه حلال میشود پس مجوسی و غیره همه برابر اند کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة و فی المحیط
لا بأس باکل سمکة اصطادها المجوسی لانها تحل بدون التسمیة فالمجوسی و غیره فیه سواء انتهی هکذا فی جامع الرموز و الکفایة
و در حیوة الحیوان [illegible] منقول است که من بعضا صحابه را دیدم که آنها شکار مجوسی آنچه زنده [illegible]
و یا سرد و گرمی آب بمیرد دو روایت اند یکی آنکه حلال نیست بجهته مردنش از گرمی یا سردی که اینها از صفات زمان اند و سبب
موت اکثر نمی افتند و همین است قول امام ابو حنیفه رح و امام سرخسی رح کذا فی مجمع البرکات و دوم آنکه حلال است بسبب مردن

حکم ماهی که در شکم ماهی دیگر و یا سنگ بدون تغیر یافته شود

حکم ماهی طافی که در دریا مرده یافته شود

حکم ماهی که از دبر ماهی دیگر خارج شود

حکم ماهی که از گرمی یا سردی آب بمیرد

از سببی که نو پیدا است پس این مانند ماهی شد که آب دریا آن را در خشکی انداخت و آن دو وجه است آن شبهه نیست همچنین این همین سخن است
امام محمد رح و برین است فتوی کما فی العنایة وفی الموت بالحر والبرد روایتان احدهما انها تؤکل لانها ماتت بسبب حادث فکان کما لو
نضب عنه الماء او علی الیبس والاخری انها لا تؤکل لان الحر والبرد صفتان من صفات الزمان لیسا من اسباب الموت فی الغالب وذکر شیخ الاسلام
انه علی قول ابی حنیفة رح لا یحل وعلی قول محمد یحل انتهی وفی مجمع البرکات وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وعلیه الفتوی کذا فی السراجیة انتهی و
هکذا فی الحمادیة و اگر ماهی بسبب گرمی آب و یا سردی آب بمیرد در روایتی حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روایتی
دیگر حلال نیست چه از آب ماهی نمیرد خواه سرد باشد خواه گرم پس آن ماهی مانند طافی شد کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام ان ماتت بحر الماء
او برده تؤکل فی روایة لوجود السبب وتهدر فی اخری الا ان الماء لا یقتل السمک حارا کان او باردا کذا فی الکافی انتهی فی الحمادیة قال
محمد رح یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی جامع الرموز وفی العنایة قال محمد یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی الواقعات الدر المختار وخزانة الروایات
والبزازیة و ماهی که در آب نجس گذاشته شد و در آن پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل جائز بود و آن کراهیة کما فی القنیة قلبا
من فتاوی ابی حفص الکبیر ومن عمل الائمة ... ارسل سمکة فی ماء نجس فکبرت فیه لا باس باکلها انتهی وهکذا فی البزازیة و اگر از یک پاره ماهی
گوشت بریده شود و آن ماهی زنده ماند پس آن پاره و بقیه ماهی مرد خورده شوند کما فی السراجیة لو قطعت من سمکة قطعة وهی حیة
القطعة والبقیة انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان و جهینگه نزد بعض حرام است و نزد بعض حلال کما فی السراج المنیر والدود الذی یقال له
له جهینگه قیل حرام وقیل حلال انتهی وفی الحمادیة الدود الذی یقال له جهینگه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمک فانما یباح عندنا من صید
البحر انواع السمک وهذا لا یکون من انواع السمک وقال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السمک انتهی و نزد فقیر بنا بر آن مشهور که مشابه این حیوانات
بودن جهینگه از اقسام ماهی منبود آن است چه نزد حنفی هر سمک را حلال میدانند و غیر سمک را حرام میشمارند و نزد بعضی که بودن جهینگه از
اقسام سمک قرار گرفته فتوی بحلتش داده اند و بعضی که آن را از اقسام سمک غیر یافتند فتوی بحرمتش دادند و فقیر همین مشابه را منقول از
بحر العلوم مولانا عبد العلی نور الله مرقده بعد استخراج خود شنید پس از عدم ثبوت امارات حل و حرمت احتیاط مقدم است
والله اعلم و اگر ماهی بسته شده و مرد یا آب خشک شده و ماهی میان خشکی ماند و مرد حلال است کما فی درر الحکام شرح غرر
الاحکام لو ربطها فماتت او انحسرت الماء فبقیت بین الجمد وماتت تؤکل انتهی و اگر ماهی که در دام افتاده شد بعض آن بر زمین است
و بعض آن در آب پس اگر سرش بر زمین باشد حلال است چه آن ماهی بآفة مرد و اگر سرش در آب است باید دید اگر بر زمین
کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس بآفة نمرد بلکه طافی شد و اگر کم از نصف
بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بودی حلال شدی اذ للاکثر حکم الکل کما فی فتاوی قاضی خان لو وجد سمکة بعضها
فی الماء و بعضها علی الارض وقد ماتت قال محمد ان کان راسها علی الارض لا باس باکلها لانها ماتت بآفة وان کان

را سهها فی الماء فنظر ان کان علی الارض اقل من النصف او النصف لا یوکل لان موضع النفس فی الماء فلا یکون الموت الا منه

بآفة فیکون بمنزلة الطافی وان کان الاکثر من نصفها علی الارض اکل لان للاکثر حکم الکل فصار کما لو کان الکل علی الارض انتهی

وهکذا فی الکفایة وخزانة المفتین والبزازیة وتمساح که بتازی تمساح نامند و تاتانید که در هندی آنرا اگر مچه و بفارسی نهنگ گویند صاحب

برهان مینویسید که آن جانوریست آبی بصورت سوسمار و طولش زیاده بر پانزده گز میباشد و اگر او را آفتی نرسد تا شصت

گز میشود و در چیزی خوردن فک اعلای او حرکت میکند برخلاف جانوران دیگر و گویند بیضه در کرانهٔ آب در زیر ریگ میگذارد آنچه

ازان بیضه را که آب بآن رسد بچه نهنگ شود و آنچه را آب نرسد سقنقور گردد انتهی فی حیوة الحیوان الحکم تحریم الاکل انتهی

وعلی حزین مینویسد در رسالهٔ خود مینویسد که بمذهب حنفی و مالکی حلال ست و آنکه گفتم مذهب قدمای حنفیه است انتهی

مخفی مباد که از تتبع کتب حنفیه معلوم میشود که سوای ماهی هیچیک از حیوانات آبی حلال نیست و مذهب قدمای حنفیه که

او مینویسد هم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیده نشد والله اعلم وارنب بحری که آن حیوانیست سرش مانند

خرگوش و بدنش مانند بدن ماهی حرام ست کما فی حیوة الحیوان الارنب البحری حیوان راسه کراس الارنب وبدنه کبدن السمک

وهو من ذوات السموم تحریم اکله للسمیة انتهی و بنا بر تسهیل بر عوام نقشهٔ احکام حیوانات مندرجه فصل هذا گذاشته شد

هندی	فارسی	عربی	حکم
مچھلی	ماهی	سمک	حلال
مینڈک	چغز	ضفدع	حرام
کیکڑا	خرچنگ	سرطان	حرام
جل مانس	آدم آبی	انسان الماء	حرام
		طافی	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
	ماهی سیاه	جریث	اصح حلال
	مارماهی		اصح حلال
جھینگا			مختلف فیه
		ارنب بحری	حرام
مگرمچھ	نهنگ	تمساح	حرام

واذ قد فرغنت من المقالة فلنشرع فی الخاتمة وفیها فصول ثلث **فصل اول** در بیان حشرات ارض **قاعده**

باید دانست که حشرات ارض که عبارتست از صغار دواب زمین آنهمه حرام اند الا خرگوش کما فی المنتهی شرح المختصر و

لا تحل الحشرات لانها من الخبائث انتهی وفی حیوة الحیوان یحرم اکلها انتهی و داخل اند درین فنفذ بضم قاف و فا که انرا بفارسی

خارپشت و بهندی ساهی میگویند و صاحب بان میگویند آن جانوریست معروف گویند مار را فعی را میگیرد و سر بخود فرو میکشد و مار خود را چندان بر

بر چهار پای نشیند و منبر نشیند اهلاک باشد انتهی و از حضرت ابی هریره رضی الله عنه مروی است که آنحضرت علیه التحیات آنرا
حرام فرموده و حیه که آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ گویند و فی حیوة الحیوان و یحرم اکل الحیات لضررها انتهی
و حربا جانوری است زرد که بفارسی آنرا آفتاب پرست و بهندی گرگٹ گویند و آن همیشه رو بآفتاب میدارد و در شعاع آفتاب
متلون بانواع الوان میشود و فی حیوة الحیوان الحربا من ذوات السموم فیکون اکلها حراما لانها نوع من الوزغ انتهی و فاره که
آنرا بفارسی موش و بهندی چوها می نامند و جرذ بضم جیم و فتح را مهمله که آن نوعی از موش است و وزغه که آن جانوری است که
او را سام ابرص گویند کذا فی شرح المشکوة للشیخ الدهلوی رح و آن بر دیوارها و سقفهای خانه چسپید و بهندی آنرا چهپکلی
و بفارسی چلپاسه گویند و جمع آن اوزاغ است و نمل که آنرا بفارسی مور و بهندی چیونٹی گویند و چیز مار العربی بحر و فتح هم
عین مهمله و را مهمله و بفارسی مور سوار گویند و بودن آن از حشرات الارض از بیان مفهوم میشود و در حیوة الحیوان شکور است
السجوح الذی عن ... انتهی و خفاش بضم خاء اول و کسر خاء ثانی معجمتین پرنده است دو باز و دارد مانند مگس
و در شب روشنی میدهد مثل آتش و آنرا بفارسی کرم شب افروز و بهندی جگنو گویند حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة
الحیوان حباحب طائر له جناحان کالذباب یضیء فی اللیل کانه نار و حکمه تحریم الاکل لانه من الحشرات انتهی و حرقوص بضم
حاء مهمله و قاف که آن جانوری است شبیه به کیک بزرگ از آن تیز تر و گاهی پیدا میشوند چنانچه نمل و آن حرام است بجهة بودنش
از حشرات کما فی حیوة الحیوان الحرقوص بضم الحاء المهملة و بالقاف المضمومة و بالصاد المهملة فی آخره اکبر من البرغوث و نیست
لها جناحان ... و حکمه تحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خلد بضم خاء معجمه که آن موش کور است در زیر زمین
و امثال آن باشد آنرا ... مگر ... آنرا بهندی چهچهوندر و بفارسی موش کور گویند حرام است چه آن از قسم موش
است کما فی حیوة الحیوان حکمه ... الاکل لانه نوع من الفار و قال مالک لا باس به انتهی و خار پشت که آن جانوری است مشتمل است بر خارهای
بسیار ... و از آن بیرون می آرد و باز اندرون می برد و عرب آنرا ... قنفذ بضم قاف ... اهل فارس آنرا خار پشت می نامند
بجهة بودنش از حشرات الارض چنانچه از هدایه مفهوم میشود حرام است و چیزیکه آن از خبائث حشرات است لهذا از اکلش ...
... لازم باید کذا فی الهدایه و بیر بهوٹی که کرمی است سرخ و جسمش مانند مخمل بود دبل در ملاحت و نرمی فائق ... در ایام
برشگال بر زمین پدید آید و عرب آنرا عروسک گویند کذا فی نفائس اللغات و آن از حشرات الارض داخل است و ورل بفتح
واو و را مهمله که آن جانوری است مشابه به سوسمار و سقنقور و حشرات داخل کذا یفهم من حیوة الحیوان و سقنقور که لغت رومی
است و آن عبارت از جانوری است شبیه به سوسمار گویند که تنده است و در وقت گزیدن اگر ... خود را شخصی با آب رساند
در رود و آب در آید بهتر ورنه الا آدمی ... باشد و ... بول خود ... آن شخص ... می میرد و اگر آن ... آب یافته در آب در آید سقنقور ...

و بیشتر از کنار رود نیل آورند کذا فی البرهان هم در حشرات داخل و ارضه که آن کرمی است مانند مورچه که چوب و عمارت و غیره
را و هرچه بر زمین افتد بخورد و بفارسی آنرا دیوک و بهندی آنرا دیمک گویند و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات
کما فی حیوة الحیوان الارضة دویبة صغیرة کنصف العدسة تأکل الخشب یحرم اکلها انتهی و اسروع بضم الف که آن کرمک
سرخ که در تره میباشد در میان پوست و چون از پوست بیرون آید پروانه شود و گفته اند کرمی است سرخ سر و دم و تن
سفید که در ریگ میباشد و بدان تشبیه کنند انگشتان زنان را کذا فی المنتخب حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان
یحرم اکلها لانها من الحشرات انتهی و دملاقی کرمی است از حشرات الارض بسیار پا بمقدار انگشت در گوش میرود و عرب آنرا
دخال الاذن گویند کما فی القاموس و بفارسی آنرا گوش خزک نامند و آن حرام است و کعل کعل که آن کرمی
است سرخ مائل بسیاهی که در بناگوش و چار پا میباشد و خون مردم می مکد و بعربی آنرا قراد و بفارسی کنه نامند حرام است
بجهة بودنش از حشرات و هاذر بالفتحتین که آن کرمیست که در چراگاه شتر که در آن گیاه سبز و تره باشد کذا فی المنتخب حرام
است بجهة بودنش از خبائث حشرات و علم که آن کرمی است که کتابها را بخورد و اوراق را پاره پاره سازد حرام است
بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان الحلمة هی التی تأکل الکتب و تخرق الاوراق یحرم اکلها لاستخباثه انتهی و
ذریح بضم ذال معجمه و تشدید را و حای مهمله که آن کرمی است پرنده سرخ با خالهای سیاه و بسیار زهرناک کذا فی المنتخب آن حرام است
بجهة بودنش از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان یحرم اکلها لاستخباثه انتهی و سوس که آن کرمی است که در پشم و صوف
و گندم و غله دیگر افتد و بفارسی آنرا شپشه و بهندی آنرا گهن می نامند و آن حرام است چه در حشرات داخل است کما فی حیوة
الحیوان السوس حکمه تحریم الاکل منفردا الا نوع من الدود انتهی و شبتان بکسر شین معجمه و سکون با و فتح تا و الف نون و یقال شبث بالتحریک
مثلثه فوقانیه و آن کرمی است که در ریگستان میباشد و حرمت آن بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان
الشبتان حکمها التحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و شبث بالفتحتین که آن کرمی است بسیار پا و بزرگ سر حرام است
بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان الشبث حکمها التحریم الاکل لانها من الحشرات انتهی و خراطین بفتح خای معجمه که آنرا
شحمة الارض نیز گویند و آنها کرمهای سرخ و دراز که در زمین نمناک میباشد کذا فی المنتخب آنها را ...
جمع ... حرام اند بجهة بودن آنها از خبائث حشرات کما فی حیوة الحیوان شحمة الارض و هی ... لانها من الخبائث
انتهی و صید یانی که آن کرمی است در زمین مکان خود بسیار میسازد و از خلق آنرا پوشیده میدارد کما فی حیوة الحیوان آن
از حشرات داخل لهذا حرام است و ... بضم عین مهمله و تشدید یای مثلثه فوقانیه که آن کرمی است ... و جابها را ...
و آن حرام است بجهة بودنش از حشرات کما فی حیوة الحیوان ... حکمها التحریم الاکل انتهی و ... که آن کرمی است

ذکر دار بسیار پا و بعربی آن را اربعة و اربعین و بفارسی هزار پا گویند و آن از حشرات است داخل اصل است و انگہ موش نوعی از موش کلان
که باکثر آن را از درون وکر بیرون آید و استقامت نتوانند و آن را بعربی یربوع گویند و بفارسی خرموش گویند کذا فی نفائس اللغات و آن از حشرات
داخل است پس حرام است و حرذون بکسر حاء مهمله که آن حیوانی است مشابه به سوسمار و آن را کف است مانند کف آدم و انگشتها می شود که
دارد و در حرمت آن شبهه نیست بجهة بودنش از سمیات حشرات الارض کما فی حیوة الحیوان و الحرذون بکسر الحاء المهملة
بالضب و له کف کالکف الانسان مفرقة الاصابع و حکمه تحریم الاکل لانه من ذوات السموم انتهی و سوسمار حیوانی است مانند سوسمار لکن
از آن کلانتر باشد و بیشتر چربی آن را زنان ای فربهی خورند و بر بدن مالند کذا فی البرهان و آن را بزبان اردو و هندی آن را گوہ گوی
و بعربی آن را ضب گویند و از حشرات داخل است پس حرام است فی الهدایة و یکره اکل الضب لان النبی صلعم نهی عائشة رضی الله عنها
حین سالته عن اکله انتهی و فی الکفایة حاشیة الهدایة روی عن عائشة رضی الله عنها انه اهدی الیها ضب فدخل النبی علیه السلام
فسالته عن اکله فنهاها عنه فجاء سائل فارادت ان تطعمه ایاه فقال علیه السلام اطعمین مالا تاکلین و بهذا ناخذ و هو حجة علی الشافعی فی
اباحته انتهی و از حضرت ابن عمر رضی مروی است که آن رسول علیه السلام سوال کرده شده از سوسمار فرمود که سوسمار از طعام کرده من
نیست لیکن می یابم ذات خود را که مکروه می پندارد آن را لیس هر آینه حلال میدانم و نه حرام و از ابن عباس منقول است که
خورده شد سوسمار را آن رسول علیه السلام برکوبی و درخوردگان خلیفه بر حق امام بشر بالتحقیق ابوبکر صدیق رضی هم بودند و بالجمله این دو
حدیث دال بر اباحة سوسمار اند و حدیث عائشه صدیقه که سابقا مروی شد دال بر حرمت سوسمار است پس هر دو معارض شدند چنانکه
گوییم که حرام و مباح وقتیکه جمع شوند و معارض گردند درین صورت حرام بر مباح ترجیح خواهد یافت بحکم اصول حنفیه که در اشباه النظائر موجود
است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام انتهی علاوه اینکه تطبیق میدهیم که اباحة سوسمار قبل تحریم آن خواهد بود و بعد از آن حرام
شده کذا فی العنایة حاشیة الهدایة و امام مالک علیه الرحمة جمله حشرات الارض را حلال می پندارند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد
فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به که حق تعالی این اشیا
را در سوای این حشرات را حرام نکرده و پس چگونه حرام خواهند شد و جوابش اینکه حشرات الارض در ابتدای اسلام که وقت نزول این آیت است
حرام نبود لیکن بعد از آن بعض حرام شد کذا فی شرح الیاس علی الکنز و حیوة الحیوان و الله اعلم و بنابر تسهیل تعلیم نقشه احکام آنها معه زیر فصل نموده

هندی	فارسی	عربی	حکم	هندی	فارسی	عربی	حکم
سیہا	خارپشت	قنفذ	حرام	گرگٹ	افتاب پرست	حربا	حرام
سانپ	مار	حیه	حرام	چوہا	موش	فار	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
		مجزد	حرام
چهپکلی	چلپاسه	وزغه	حرام
چیونٹی	موره	نمل	حرام
چیونٹا	مورسوار	عجروة	حرام
جگنو	کرم شب افروز	حباحب	حرام
		حرقوص	حرام
چهچهوندر	موش کور	خلد	حرام
کچهوا	سنگ پشت	سلحفاة	حرام
بیربہوٹی		عروسک	حرام
		ورل	حرام
		سقنقور	حرام
دیمک	دیوک	ارضه	حرام
		اسروع	حرام
کنسلائی	گوش خزک	حریش	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
کهٹمل	عشک	کتان	حرام
		حلزون	حرام
		حلم	حرام
		قمقام	حرام
گهن	آشپش	سوس	حرام
		شبثان	حرام
		[illegible]	حرام
کیچوا	بشکنه	خراطین	حرام
		[illegible]	حرام
		[illegible]	حرام
کنکهجورا	هزارپا	ام اربعة و اربعین	حرام
کهوس	خرموش	بلکشه	حرام
		[illegible]	حرام
گدی	سوسمار	ضب	حرام

فصل ششم در بیان آنکه دم سائل ندارند قاعده باید دانست آنچه از حیوانات که دم سائل ندارند حرام اند سوای ماهی و ملخ کما فی مجمع البرکات فما لا دم له لا یحل اکله انتهی و فی فتاوی قاضی خان و تحریم کل ما لا دم له انتهی و فی الینابیع فما لا دم له لا یحل الا السمک والجراد انتهی کذا فی العالمگیریه آزاد از انجا زلال الضمیر از اجر نمیه کیان کرمی است در برف پیدا می باید و زرد نقطه دارد و قریب انگشت دراز باشد مردمان آن را گرفته آنچه در شکمش بیابند بسبب بسیار سرد بودن آن را می نوشند پس آن کرم حرام است چه دم ندارد و آنکه از شکمش می آید پاک است کما فی حیاة الحیوان بهبهنی بفتح اول بها و نفا و نون کسره با معروف و مخلوط التلفظ بها بحذف یا و سکون یای تحتانی معروف و کسر را مهمله و سکون یای تحتانی جانوری است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن برقان بضم بای موحده است کذا فی نفائس اللغات و آن چونکه دم سائل ندارد

لهذا حرام است و بهنبگا بضم اول و سکون نون جانوریست مانند پشه که بوقت شام و شب بر روی هوا خصوصاً در ایام
برسات پیدا آیند و در روزها می پوشانند و بعربی آنرا ایراعه و یرع بفتح یای تحتانی و شراران گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه
دم ندارد لهذا حرام است و پتنگا کرمی پرنده که بر چراغ و آتش افتد و عربی آن فراش بفتح فا و فارسی آن پروانه است
کذا فی نفائس اللغات و آن کمال عشق بر روشنی چراغ و آتش دارد بحدیکه شاعری گوید شعر کمال عاشقی پروانه دارد که
جز از سوختن پروانه دارد چونکه دم ندارد لهذا حرام است و تتلی کرمی است که رنگهای گوناگون دارد و بعربی آنرا فرخه
الجن یعنی باد زن پری گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم ندارد لهذا حرام است و برغوث بضم با موحده و غین معجمه
که آنرا بفارسی کیک گویند و آن کرمی است کوچک تر از پشه و بهندی آن پسو است و گویند جسمش زیاده بر جهد و زمین شود
حرام است بعلت آنکه دم سائل ندارد و قتلش مباح است و آزار دشنام نباید داد چه آن حضرت علیه التسلیمات را آن از برای نماز
بیدار ساخت کما فی حیوة الحیوان البرغوث حکمه تحریم الاکل و استحباب قتله للمحل و المحرم ولا یسب لما روی الامام احمد البزار و
فی الادب و الطبرانی فی الدعوات عن انس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فانه ایقظ نبیا
لصلوة الفجر و فی معجم الطبرانی عن انس رض قال ذکرت البراغیث عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انها توقظ للصلوة
انتهی و جعل بضم جیم و فتح عین مهمله کذا فی المنتخب کرمیست که از خنبر در بزرگ میشود و رنگش سیاه و در شکمش سرخی و اکثر از
نجاستگاه پیدا میشود و از بوی گلاب و بوی خوش بمیرد باز وقتیکه اعاده آن بسوی غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی
سرگین گردان و بهندی گبریلا گویند و آن حرام است چه دم سائل ندارد و غلیظ را طلب میسازد کما فی حیوة الحیوان
هو اکبر من الخنفساء شدید السواد و فی بطنه لون حمرة یتولد غالبا من اخثاء البقر و من عجیب امره انه یموت من ریح الورد و الطیب
فاذا اعید الی الروث عاش الحکم یحرم اکله لاستقذاره انتهی و قطرب بضم قاف و را مهمله که آن کرمی است سیاه که بر روی
آب در حرکت میباشد و آنرا در هندی بهونرا می گویند چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و علقه بفتح عین مهمله و لام که
آن کرمی است سیاه و سرخ که در آب میباشد و در بدن آدمی چسپانیده خون می مکد کذا فی حیوة الحیوان و در هندی آنرا جونک
و بفارسی آنرا زلو گویند و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و چون که آن کرمی است در موی سر مردم و غیره
پیدا افتد بعربی آنرا قمل بفتح قاف و سکون میم و بفارسی شپش گویند چونکه دم ندارد لهذا حرام است و جهینگر که آن کرمی است مانند
ملخ و آن دو قسم دارد یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی جندب و سیاه را که شب بانگ طولانی می کند بعربی جدجد گویند و
بفارسی آنرا زیره و چرپهک گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه خون سائل ندارد لهذا حرام است و ذباب که آنرا بهندی مکهی و بفارسی
مگس گویند و آن حیوانی است که بر سر طعام چسپد آن نیز [illegible] ندارد لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان و عنکبوت

له آن حیوانی ست سکارگش تمایدو بفارسی نراتند و بهندی مکڑی می نامند و شام و انواع بسیار دارد و همه انواع چونکه
خون سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و خنفساء بضم خاء معجمه که آن کرمی است سیاه گنده بو که از رائحه خوش متنفر
شود و مؤنث آن خنفسه و بفارسی آن را خبزدو گویند کذا فی المنتخب چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی مجمع البرکات و
بچهو که آن را بفارسی کژدم و بعربی عقرب نام می نهند و اطلاق این لفظ بر ذکر و انثی هر دو میشود و چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است
و بعضی از اکابر صوفیه رحمه الله از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت مینمایند که هر کس بوقت شام سلام علی نوح علیه السلام بگوید در آن
شب از گزیدن عقرب محفوظ ماند و بعوض و بق هر دو لفظ مترادف و آن را بفارسی پشه گویند و آن حیوانی است معروف و بهندی آن
مچهر است عمرش چهل روز باشد و نزد بعضی سه روز کذا فی البرهان و در حیوة الحیوان مذکور است که آن را دو قسم اند یکی آنکه مشابه قرد
باشد و پاهای آن خفیف می باشند چنانچه آن متعارف زمان است دوم آنکه مشابه فیل باشد و از قبیل اعضا اندر دارد یعنی
فیل را چهار پا باشد و یک خرطوم و یک دم و آن را با اینهمه چهار پا زوائد بسیار و خرطوم فیل مصمت میباشد و خرطوم وی مجوف
و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان والله اعلم و بنابر تسهیل بر عوام نقشه احکام حیوانات مندرجه فصل ثانی نوشته

هندی	فارسی	عربی	حکم
		زلال	حرام
بهنبهیری		برقان	حرام
ٹهنگا		سبدان	حرام
پتنگا	پروانه	فراش	حرام
تیتلی	بادوزان پره	مروحة الجن	حرام
پسّو	کیک	برغوث	حرام
گبرولا	سرگین گردان	جعل	حرام
بهونرا		خطرب	حرام

هندی	فارسی	عربی	حکم
جونک	زلو	علقة	حرام
جون	سپش	قمل	حرام
جهینگر	چراسک و زره	[illegible]	حرام
مکهی	مگس	ذباب	حرام
مکڑی	تنند	عنکبوت	حرام
	خبزدو	خنفساء	حرام
بچهو	کژدم	عقرب	حرام
مچهر	پشه	بعوض	حرام

فصل سوم در فوائد متفرقه اولی هفت چیز از اجزای حیوان مکروه اند یکی خون دوم ذکر سوم نره
چهارم خصیتان پنجم فرج که آن را بفارسی اندام نهانی گویند ششم غدّه ای گره گوشت و آن گرهی است
که در میان گوشت می باشد و آن را بهندی گلٹی گویند هفتم مثانه که آن جای جمع شدن بول حیوانات

است هفتم مراره بفتح میم یعنی زهره و تلخی و آن عضوی است که در آن تکون صفرا میشود و بهندی آن پتا است کما فی
البزازیة عن مجاهد انه علیه السلام کره سبعة اشیاء من الشاة الذکر والانثیان والقبل والمرارة والغدة والمثانة والدم
المسفوح انتهی لکن خون در آن مکروه تحریمی است و باقی مکروه تنزیهی کما فی السراج المنیر و کراهة هذه الاشیاء سوی
الدم تنزیهیة لا تحریمیة کما فی القنیة والحمادیة انتهی و فی الحمادیة والحرام منها واحد وهو الدم المسفوح لقوله تعالی حرمت
علیکم المیتة والدم الآیة والباقی من السبعة مکروه لانه مما تستخبثه الانفس وما سوی ذلک فهو مباح علی اصله لان الاصل
فی الاشیاء الاباحة انتهی فائده دوم آلة نر و رگهای گوشت آن که در گوشت پخته شوند در شوربا یا شوربا را زرد
نسازند اگرچه این اشیاء خود مکروه بکراهة تنزیهیة اند کما فی القنیة ناقلا من شرف الائمة المکی ذکر الشاة تغدد یا طبخ
فی اللحم فی المرقة لا یکره المرقة انتهی فائده سوم خونیکه از گوشت و یا جگر و یا طحال برآید حلال است کما فی جامع الرموز
مثل الدم الذی یخرج من اللحم والکبد والطحال انتهی و فی البزازیة اما دم الکبد والطحال و دم اللحم فلیس بنجس ولا حرام
انتهی پس نزد امام اعظم رح حرام و ناپاک همان خون است که در رگها جاری میشود فقط و قطرات خون که بر گوشت
چسپیده باشند نه حرام اند و نه نجس و اگر گوشت را ناشسته نیز بخورند نیز روا است اما خلاف لطافت طبع است فائده
چهارم بچه دان حیوانی که گوشت آن خورده میشود حلال است اگر آن بچه دان متصل بگوشت آن حیوان وقت ذبح
باشد کما فی القنیة ناقلا من البکر خواهرزاده رحم یؤکل لحمه حلال ان کان متصلا به حین ذبح انتهی فائده پنجم در مطالب
المؤمنین مذکور است که خورده نشود نخاع صلب و نخاع رشته سفید است در میان استخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت
و در صراح می آرد نخاع بالضم والفتح مغز مهره پشت که آنرا حرام مغز گویند و در حصیدیه شیخ الاسلام
مذکور است پشت مازه یعنی حرام مغز مکروه است کذا فی نصاب الاحتساب فائده ششم جگر بند که بلغت هندی
آنرا کلیجی گویند و طحال که بلغت هندی آنرا تلی و بفارسی سپرز می نامند حلال است بحدیثی که سابقا از من گذشت فائده
هفتم کرم گوشت اگر در شوربا افتد آن شوربا نجس نشود و لکن احتیاطا آنکه خورده نشود کما فی القنیة ناقلا من الفتاوی
السغدی رح دود لحم وقع فی مرقة لا تنجس لا تؤکل انتهی فائده هشتم امام نجم الدین عمر نسفی رح در تفسیر خود آورده باید
خورد پر و استخوان مرغ این است روایت انچه عادت تا شده که استخوان کبوتر بچه بخورند نباید خورد فائده نهم شکنبه که گوسفند
که در شکم آن [illegible] و چربی نامند مکروه است کذا [illegible] پیغامبر آنرا نخورده است که محل نجاست است اما چون شسته شود پاک شود فائده
دهم پوست و بچه قبل [illegible] حلال است با این طور که شوربا بریان کرده بخورند فائده یازدهم در [illegible] اگر
سر گوسفند بخون آلوده [illegible] شد و زائل شد [illegible]

خلاصة. کذا قال خاتم الفقهاء. **فائده دوازدهم** آنچه دانسته نص در حل و حرمت آن بالتصریح یافته نشود رجوع کرده شود
بسوی عرب که توانگر اند نه محتاج که حرام و حلال را تمیز ندارند و هر چیز را بخورند و نیز صاحب طبائع سلیمه باشند نه اجلاف بادیه نشینان
که هر چیز را بی تفکر میخورند اگر عرب آنرا پاک دانند و یا نامش بنام حیوان حلال نهند آن حلال است و اگر عرب آنرا خبیث پندارند و یا
نامش بنام حیوان محرم دارند حرام است و در هر زمان بسوی عرب موجود دین رجوع باید کرد نه بسوی عرب سابقین اگر در عرب اختلاف
افتد گروهی حلال گویند و گروهی حرام پس بهر جانب که اکثر باشند بآن حکم باید کرد اذ للاکثر حکم الکل و اگر هر دو فرقه برابر باشند
با حکم قریش خواهیم شد که اوشان شاه و قطب عرب اند و اقدم و اسبق و نبوة در ایشان است و اگر از قریش تصریح یافته نشود پس باید حکم
حلت و حرمت آن حیوان بموجب ملاحظه مشابهت وی خواهیم ساخت کذا قال الامام النووی فی رسالته **فائده سیزدهم** بعضی
گفته اند که حلال است که مفتیان شریعت بحل آن فتوی میدهند و بعضی گفته اند حلال هر آنچه که جائز داشته است اورا شارع و حرام آنکه
حلال است کذا قال خاتم الفقهاء **فائده چهاردهم** شش یعنی پیپیهه حلال و پاک است بالقیاس علی الکبد **فائده**
پانزدهم امعا یعنی روده که بهندی از انترهی گویند حلال است مگر با کراهت تنزیهی بقیاس اوجهری **فائده**
شانزدهم گرده که از اهل عرب کلیتین گویند حلال است در مدارج النبوة می آرد روایت کرده شده است که انحضرت صلی الله
علیه وسلم مکروه می پنداشت کلیتین یعنی گرده ها را از جهت قرب آنها بمکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است
و در جای دیگر مدارج النبوة آرد در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر آمده است بودیم با انحضرت صلعم صد و سی تن ذکر کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام
و ساخته گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده و آنچه در میان شکم باشد بخدا سوگند نبود هیچ از این صد و سی تن مگر آنکه برید
انحضرت برای او پاره ای از آن شاة و دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم همه ما باقی ماند آنچه در دو کاسه بیش داشتیم ما از برکت انحضرت **فائده هفدهم**
پیوسی که آنرا بفارسی فله و بعربی لبا بکسر لام گویند و آن عبارتست از اول شیر هنگام ولادت کذا فی مجمع البحار در حلت آن
شبهه نیست زیرا که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه آنرا تناول کرده است و حضرت فاروق رضی الله عنه نیز را لسبب حرمت لبا
شیر حکم بخوردن فرموده در کتاب الصلوة سفیان بن عیینه در باب وضو مذکور است قال جابر و شهدت ابابکر الصدیق رضی الله عنه
مر رجل علی ابله فقال هل من طعام قالوا لا الا قال فاین شائکم الوالد فاتی بها فحلبها ثم امر بلبأها فطبخ فاکل ثم صلی ولم یتوضا انتهی و
شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم که آنرا سفر السعادت نیز می نامند می آرد و از کثیر بن شهاب آورده که گفت
پرسیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه از پنیر گفت پنیر جمع شده از شیر و آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا بر وی انتهی **فائده**
هیجدهم اگر مردم گنجشکی را بیفائده قتل نماید روز حساب آن گنجشک از قاتل سوال خواهد کرد که چرا مرا قتل ساختی بی فائده ملکاه

الحمادیه والقنیة من قتل عصفورا عبثا فانه یسال عنه یوم القیمة من عجیب المنهاج من قتل عصفورا عبثا فانه یسال عنه یوم القیمة یسئل ما

نها فیتم فیتلقنی من غیر منفعة انتهی و روی احمد والنسائی والدارمی عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم قال من قتل
عصفورا فما فوقها بغیر حقها ساله الله تعالی عن قتله قیل یا رسول الله وما حقها قال ان یذبحها فیاکلها انتهی کذا فی المشکوة فائدهٔ
نوزدهم باید دانست که هر مخلوقی را که حق جل وعلی خلق آن ساخت زبان همهارا ز موده بعض را ناطق ساخت و بعض را نه
و ماهی از زبان نیست وجهش انکه الله تعالی جلشانه دمیکه حضرت آدم علیه السلام آفرید و به فرشتگان حکم بسجده آنش ساخت همه ها سجده
ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام پاک بران ناطق است فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس و لهذا حق تعالی جل و علی الغیظ آمده
ابلیس را از حسبت بدر ساخت و او بسوی زمین انداخته شد تا آنکه در دریا رسید پس اولا ملاقات از ماهی ساخته گفت که آدم مخلوق
شده است و او حمله حیوانات بحری و بری اشکار میکند ترا کجا امان است ماهی باستماع خبر آفرید آدم علی نبینا و علیه السلام گفت
که مرا امان نیست و از قدرت حق تعالی جلشانه غفلت نموده لهذا الله جلشانه بغضب غیظ آمده زبانش را گرفت و آزا بی زبان
ساخت کذا فی الحادیة ناقلا من الظهیریة الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا والصلوة علی النبی لیلا و نهارا و مساء و صباحا
و آله الکاملین و اصحابه الواصلین و المرجو من اصحاب التحقیق و ارباب التدقیق ان ینظروا فی هذه الرسالة بعین الانصاف و لیعرضوا عن
الجدال والاعتساف فان ظهر الخطاء فعلیهم الاصلاح بالکتمان و ما ابری نفسی ان الانسان لساوق السهو و النسیان و
ان ظهر الصواب فهو عین قابل للاتباع و المامول ان لا ینسونی فی دعائهم المستجاب فانه احاطنی العصیان کاحاطة القشر باللباب
انه غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب السمیع البصیر الوهاب و کان اختتام هذه الرسالة فی الیوم الاول من
ایام محرم الحرام سنة راس الستین بعد مضی للالف و المائتین من هجرة رسول الثقلین نبی
الحرمین علیه صلوة رب المشرقین ما دام وجود المسلمین اللهم صل و سلم علیه
بعون الملک الوهاب قد تم طبع الکتاب المسمی بغایة الکلام فی بیان الحلال
و الحرام من تصنیفات مولانا المحقق و الفاضل المدقق المؤید
بتائید الله القوی المولوی محمد عبد الحلیم اللکهنوی
مازال شموس فیوضهما للقدر و اقمار
ظلالها ساطعة
۱۲۶۰

غلط نامہ غایۃ الکلام فی بیان الحلال و الحرام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	لغراللہ	لغیراللہ	۱۳		مہا	مہاساۃ	۱۱	۱۶	التمتہ	التتمہ
۱۱	۱۱ برحاشیہ	علی الآخرتہ	للآخرۃ	۱۴	۹	نزیہ	تنزیہ	۱۱	۲۱	دوام	دام
[illegible]	[illegible]	قایل	قائل	۱۱	۱۴	السبرازیۃ	البنرازیۃ	۳۰	۴	الحب	[illegible]
[illegible]	۶	نزیہی	تنزیہی	۱۱	۲۳	طہارتہم	طہارتہا	۱۱	۱۸	المعرب	[illegible]
[illegible]	۱۳	الزکوہ	الزکوۃ	۱۶	۲۰	للبیدن	للبسیدن	۱۱	۲۲	سرداب	[illegible]
۵	۱۰ برحاشیہ	عطش	عطس	۱۷	۱۹	مہا	مہاۃ	۳۳	۱۰	الدناسب	[illegible]
۱۱	۱۲	نکبسریا	نکبسربا	۱۸	۲ برحاشیہ	لاحین	الاجین	۳۳	۲۲	گزنترہ	[illegible]
۱۱	۱۳	ازفبر	ازقبر	۲۱	۲	فصاحتہ	وفصاحتہ	۱۱	۲۳	آدمی شناشد	[illegible]
۱۱	۲۰	مایل	مائل	۲۱	۷ برحاشیہ	[illegible]	[illegible]	۳۴	۷	گوشش خر	گوشش خر
۶	۵ برحاشیہ	خصوصیۃ الطلب البحر	خصیۃ کلب البحر			[illegible]	گوینہ	۳۵	۹	الطعمین	[illegible]
۷	۱۱	حافظ	جاحظ	۲۱	۱۸ برحاشیہ	بلبیر	بشبیر	۳۶	۳	علبایسہ	[illegible]
۱۱	۱۴	مشایخ	مشائخ	۲۲	۵	گوشیدہ	گوینہ				
۹	۹	تشقبتا	تشبثا	۲۳	۵	فرسیں	ضرسیں				
۱۰	۱۹	نزیہ	تنزیہ	۲۴	۸	مرعی	مرغے				
۱۱	۴	مبنی ابن	ابن مبنی	۲۵	۱۹	للقبلہا	للابتلہا				
۱۱	۹	الہدائۃ	الہدایۃ	۲۵	۲۳	چرگین	چرکین				
۱۱	۱۱	البرازیۃ	البزازیۃ	۲۶	۱۴	سنگدان	۱۱				
۱۱	۲۰	بجلتش	[illegible]	۱۱	۱۱	حوصلہ	حوصل				
۱۲	۷	الجمہرہ	الجمہرۃ	۲۸	۱۳	جعفر	جعفر				
۱۱	۸	وغیرہ	وغیرہم	۲۹	۷	اللغات	[illegible]				
۱۱	۱۱	[illegible]	حسن	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]				